

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر

شبی برفراز يك كوه (صفحه ۲) انولی قاجنکو
ترجمه: م. م. فنوش

تحولات اجتماعی در جامعه ۰۰۰ (صفحه ۳)
هوشنگ پورکرپی

بادرك انقلابی توطنه‌های امپریالیسم آمریکارا درهم شکنیم!

ایالات متحده آمریکا شروع به بررسی امکان مداخله مسلحانه به منظور تامین جریان نفت در صورت توقیف نفتکش‌ها نمود. مجله توضیح میدهد که این نقل قول اقتباس از گزارشی است که بخش تحقیقات کتابخانه کنگره تحت عنوان "واردات نفت از خلیج فارس و کاربرد نیروهای مسلح برای تحویل نفت" در واشنگتن انتشار داده بود.

روزنامه انسریزیت چاپ آلمان باختری در ارزیابی خود در باره هدف کارزار تبلیغاتی جنون آمیز آمریکا در اطراف مسئله افغانستان مینویسد: "واشنگتن و ناتو برای توجیه سیاست تجاوزکارانه خود علیه کشورهای دیگر به پیروی از یک شیوه قدیمی فریاد آید: زد! زد! آید زد! برمی‌آورند." جارجونجبال در باره خطر شوروی چیزی جز تلاش ماهرانه برای مخفی کردن تشدید فعالیت‌های تجاوزکارانه دولت آمریکا در خاور نزدیک و میانه نیست. واقعیات نشان میدهند که دهها سال پیش سیاست ایالات متحده آمریکا شرحشده اصلی و واقعی خطر برای خلقهای این منطقه بوده است. در سالهای اخیر استراتژیهای سیاسی و نظامی واشنگتن علنا از "ضرورت توسل به نیروی نظامی برای دفاع ایالات متحده آمریکا در این منطقه دم زد مانند مجله لندن نی میدل فاست خاطر نشان میسازد که: از ۱۹۲۳ که کشورهای عربی استفاده از سلاح نفت را به میان کشیدند

پایان انقلاب یا ادامه آن؟

آنچه پیدا است، زندگی کشوری مرحله تازه‌ای قدم میگردد. نهاد های حکومت منبعت از انقلاب استقرار یافته اند. نخستین مجلس شورای جمهوری اسلامی ایران، با تصویب تعداد کافی از اعتبارنامه‌های نمایندگان، اینک آماده است تا کار قانون گذاری و نظارت بر جریان امور را آغاز کند. شورای انقلاب که به رغم ناهمگونی در ترکیب بسته و محدود خویش و نارسائی و دودلی در هر دو زمینه اندیشه سیاسی و عمل انقلابی منشأ یک رشته خدمات مثبت بوده و در برخی زمینه‌ها با الهام از خواست توده‌های زحمتکش و محروم راهگشائی هائی کرده است، در آستانه ترک صحنه است. با وجود خود سری ها و قدرت نمائی‌ها مرکزیت قدرت در کار آن است که سرانجام به واقعیت بپیوندد و نافذ شود. میتوان امید داشت که قانون اساسی - کفراموش نمی‌کنیم از زبان رهبر بزرگ انقلاب وعده تدوین متممی برای رفع کمبود های آن در جهت تسریع و گسترش و تضمین حقوق و آزادی‌ها داده شده است و مجلس کنونی وظیفه وفای بدان را برعهده دارد. از این پس راهنمای زندگی و عمل مردم ایران و همه کسانی از هر رده و مقام باشد که این مرد میخشی از حاکمیت خود را برای چند صباحی بدانها تفویض کرده اند.

بقیه در صفحه ۸

السالوادور

سالوادور کشور کوچک آمریکای مرکزی است. مساحت آن ۲۱۴۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن تقریباً ۵ میلیون نفر است. ۸۹٪ جمعیت این کشور در ورگه، ۱۰٪ سرخپوست و یک درصد سفید پوست اند. پایتخت آن سان سالوادور و بیش از ۴۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. شهرهای عمده آن عبارتند از: سانتا آنا (بیش از ۸۰۰۰۰)، سان میگل (۴۰۰۰۰)، نواسان سالوادور (۲۹۰۰۰). زبان رسمی کشور اسپانیولی است.

گم‌پیشه سرمایه‌داری و خط بطلان بر "سوسیال دموکراسی" سوئدی

م. ایند

سرمایه‌های کلان دست به مانور زده است. هدف اساسی این حزب از این مانورها ایجاد هماهنگی و توازن بین این دو قطب متضاد در ریطن مناسبات تولیدی سرمایه‌داری برای تامین "صلح طبقاتی" و "هماهنگی اجتماعی" و بنای "سوسیالیسم مکران" تیک به سبک سوئدی آن بوده است. سوسیال دموکراتها در ۴۴ سال زمامداری يك الكوی سوئدی "خاص برای تنظیم انحصارگرانه" دولت بوجود آوردند. تمرکز ذخایر عظیم مالی در دست دولت یکی از خصوصیات بارز آن است. ویژگیهای خاص ساختار اقتصادی سوئد در اوضاع و احوال مساعد داخلی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که برتری‌ها و مزیت هائی به آن داد و همچنین نوسازی صنایع برشالوده‌د ستاورد هائی بقیه در صفحه ۶

نویسندگان سفرنامه‌ها و پژوهشگرانی که در زمینه مسائل اقتصادی - اجتماعی سوئد معاصریه کنکاش و تحقیق مشغولند، اغلب روی سرشت منحصر به فرد این کشور تاکید می‌ورزند. تاکید آنها بیشتر روی مختصاً سیاست خارجی این کشور و تحولات اقتصادی - اجتماعی آن در دهه‌های اخیر است تا خصلت های ویژه شرایط طبیعی و اقلیمی یا عوامل تاریخی و عوامل فرهنگی ملی (اگرچه در این موارد نیز کم سخن گفته نشده است).

در سال ۱۹۳۲ یعنی در اوج رکود عظیم اقتصادی سوئد، سوسیال دموکراتها با وعده رفع بحران تمام مورد ولست رادر دست گرفتند. در ۴۴ سال که از آن زمان گذشت حزب سوسیال دموکرات زحمتکش سوئد بین خواستهای طبقه کارگر و منافع

در شناخت قشرها و طبقات اجتماعی روشنفکران:

تغییرات کیفی و دگرگونی‌های زمان

لنین در توصیف ساختار طبقاتی جامعه بورژوازی می نویسد: "در جامعه سرمایه‌داری یا نیمه سرمایه داری ما فقط سه طبقه می‌شناسیم: بورژوازی، خرده بورژوازی (که مخصوصاً دهقانان مظهر آن هستند) و پرولتاریا (و لنین: آثار جلد ۲۶ صفحه ۹۱) در این جا يك سوال مطرح میشود: آیا روشنفکران بین طبقه کارگر و بورژوازی قرار دارند یا بین طبقه کارگر، خرده بورژوازی و سرمایه داری؟

این سوال بهیچ وجه خالی از معنا نیست و تنها به خاطر ارضای ذوق مدرسی مطرح نمی شود. در حقیقت، شناخت روشن جای روشنفکران مزد بگیر در مناسبات تولیدی، مدارج و شکل های همپیوندیشان در قلمرو تولید مادی یا در نوعی از کار اجتماعی غیر تولیدی یا غیر مستقیم تولیدی موشکافی بجائی است. و برای برقراری اتحاد بین طبقه کارگر و قشرهای روشنفکران و تنظیم تاکتیک و استراتژی مبارزات اجتماعی و پرهیز از لغزشهای سیاسی و ایدئولوژیک اهمیت بسیار زیادی دارد. با توجه به این برداشت است که می توان جای روشنفکران را در جامعه سرمایه‌داری مشخص کرد و اصطلاحات دقیقی را در مورد آنان بکاربرد. بقیه در صفحه ۲

صد سال مداخله آشکار خارجی ت - ن

(قسمت دوم)

آمریکا آرزو مند سلطه بر افغانستان

بعد از جنگ جهانی دوم دوران تسلط بریتانیا بر افغانستان به پایان رسید. در غیاب بریتانیا ایالات متحده آمریکا مقام وی را، بعنوان بزرگترین نیروی استعمارگر و اشغال نمود. واشنگتن در طرح‌های استراتژیک خود در آسیا، نقش مهمی را به افغانستان اختصاص داد. آمریکا در پی آن بود که افغانستان را وادار به ترک سیاست بیطرفانه خود نماید تا بتواند او را به درون بلوک های نظامی - سیاسی غرب - کشانده و پایگاه نظامی آمریکائی در خاک افغانستان ایجاد کند و بدین ترتیب افغانستان را به ستاد عملیاتی نقشه‌های تهاجمی خود علیه اتحاد شوروی بدل سازد. مطبوعات

غربی در نوشته‌های خود نقشه‌های شوم استعمارگران آمریکا - نی را، در رابطه با کشور افغانستان، بدون هیچگونه پرده پوشی ذکر می‌کردند. بقول مجله "کورنت هیستوری" در سال ۱۹۵۰ یکی از دلایل عمده علاقه آمریکا به افغانستان اهمیت احتمالی این منطقه به عنوان صحنه فرماندهی حملات آتی به خاک روسیه بود. روزنامه انگلیسی کانتیمپوراری ریویو در شماره آوریل ۱۹۴۹ تاکید کرد که احتمالاً افغانستان روزی، از نظر اهمیت، در ردیف کشورهای قرار خواهد گرفت که در سرحدات "پرده آهنین"، در اروپا، واقع شده‌اند. نشریه هرالد تریبون نیویورک در شماره اول ژوئن ۱۹۵۵ ادرا بباره موقعیت افغانستان نوشت که امروزه نقاط معدودی در جهان وجود دارند که بتوانند بیش از کشور افغانستان توجه ارتش

۱۳۵۹ خرداد ۲۶

بافعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم



یادآوری

هفتنامه اتحاد مردم در پی انتشارده در سربماحت آرمانی سندیکاهاى کارگری به تقاضای برخی خوانندگان در زمینه توضیح بیشتر مفاهیم و طبقات اجتماعی تصمیم گرفت پیش از ادامه این درس هایك سلسله بحث تکمیلی را تحت عنوان "در شناخت قشرها و طبقات اجتماعی برای روشن شدن بیشتر این مقوله ها دنبال کند."

در شناخت قشرها...

لنین در تحلیل اثر کائوتسکی: بیرونتین و برنامه سوسیال-دمکرات در ۱۸۹۹ مقاله ای نوشت که در آن یادآور می شود: "سرمایه داری در همه قلمروهای کارملى شماره کارمندان را به سرعت افزایش می دهد و به رده رده روشنفکران متوسل می شود. روشنفکران در میان سایر طبقات موقعیت ویژه ای دارند، زیرا بخشی از آنان بنا بر روابط و عقاید شان و غیره به بورژوازی نزدیک اند و بخشی دیگر به مقیاسی که سرمایه داری استقلال روشنفکران را کاهش می دهد و آنان را به مزد بگیران وابسته تبدیل می کند و خطری برای تنزل سطح زندگی آنان است به زحمتکشان مزد بگیر می پیوندند" (ولنین آثار، جلد ۴، ص ۲۰۸ - ۲۰۷)

هنگامی که لنین این مقاله را می نوشت در ایالات متحده ۲۰ میلیون کارشناس وجود داشت که صرف نظر از برخی ملا-حظات می توان آنها را در شمار روشنفکران دانست. در ۱۹۶۹ تعداد آنها به ۷۵ میلیون رسید. این افزایش طی ۶۰ سال بسیار قابل ملاحظه است. روشن است که تولید وسیع روشن-فکران بطور افقی و عمودی انجام یافته است. انقلاب علمی و فنی و همچنین پیشرفت صنایع خبری تودهای، نمایشی و غیره به این امر بطور محسوس کمک نمود. روشنفکران در مفهوم وسیع تر و مطمئن تر بنا بر روابط، دیدگاهها، سطح درآمد هایشان و غیره به قشر بینابینی بورژوازی و مزد بگیران و هم چنین خرده بورژوازی بدل شده اند. بخشی از روشنفکران میان بیکاران جای دارند. بخشی دیگر به لومین پرولتاریا نزدیک اند. بنابراین تنها در مجموع می توان مفهوم "قشر بینابینی" را برای روشنفکران بکار برد.

طبقه بندی هائی که در عصر انقلاب علمی و فنی در جامعه سرمایه داری به وقوع پیوسته، در لوای سرمایه داری انحصارگر دولتی شتاب بیشتری یافته است.

بخشی از روشنفکران که بالنسبه معدودند، پیوسته به بورژوازی می پیوندند. آنها کارشناسان مزد بگیر هستند که پست های حساس و مهم اداری را در صنایع و بانک ها اشغال می کنند. این روشنفکران قشر زبده مدیریت را تشکیل می دهند. بورژوازی نه تنها قدرت مؤسسات خود (که البته این نوع قدرت فوق العاده صوری است) بلکه تعدادی از سهام مؤسسات خود را به این مدیران (روشنفکران) می سپارد.

در همین جهت گروهی از روشنفکران بوجود آمده اند که تعدادشان خیلی زیاد است. نمایندگان آنها شانس زیادی دارند که موسسه های گاه خیلی مهم، اما غالباً با اهمیت متوسط و حتی کمتر تأسیس نمایند. این گروه از کارفرمایان فکری میان بورژوازی و خرده بورژوازی موضعی بینابینی دارند.

بخش مهمی از روشنفکران - مزد بگیران - به شرایط کارگران نزدیک می شوند. روشنفکران مزد بگیر در اختلاف با روشنفکران نزدیک به بورژوازی که آثار بورژوائی بنا به ملاحظات ایدئولوژیک نه صوری، آنها را در گروه کارشناسان مزد بگیر قرار می دهد، در مجموع شدیداً از بورژوازی فاصله دارند و به طبقه کارگر نزدیک ترند.

گروهی از روشنفکران که بطور صوری به این گروه مربوط اند، در شمار بی طبقه ها قرار دارند، آنها بنا بر موقعیت و روانشناسی اجتماعی خود به لومین - پرولتاریا نزدیک اند هر يك از این سه گروه را بررسی می کنیم:

کارفرمایان فکری بزرگ و متوسط - این گروه از روشنفکران به بورژوازی انحصارگر و غیر انحصارگر بسیار نزدیک اند. تعدادی از آنها مستقیماً به "زبده فرمانروا" یعنی اولیگا-رشی مالی و رجالی که او در مشاغل برجسته دولتی قرار

داد ما ست، خدمت می کنند. آنها کارفرمایان پزشکی، روزنامه نگاری، حقوق، سینما، نمایش و صاحبان منابع متفکر "یا" کارخانه های فکر" از نوع انستیتو هودسن و دیگر "مراکز مغز" هستند که در خدمت انحصارات بزرگ و نهاد های دولتی قرار دارند و رأس هرم کارفرمایان فکری را تشکیل می دهند.

کارمندان بلند پایه، انحصارات بزرگ که در رابطه با وسایل تولید و شیوه کسب درآمد هایشان به بورژوازی شبا-هت دارند، به گروه مذکور مربوط نمی شوند.

ممکن است برای خواننده در باره کاربرد اصطلاح "کار-فرما" برای کسانی که به امور "موسسه فکری" می پردازند، سوألی مطرح شود. جواب ما این است: هر چند صاحبان "مراکز مغز" بنا بر موقعیت خود یعنی به علت عهده دار بودن وظایف مدیریت و کسب اضافه ارزش از راه استثمار "پرولتر های کار فکری" به بورژوازی بزرگ نزدیک اند، لیکن در کار علمی شرکت مستقیم دارند. وضع وکلا، معماران، پزشکان (مخصوصاً جراحان)، برخی روزنامه نگاران و سینماگران نیز چنین است.

حال ببینیم "منابع متفکر" چیست؟ این اصطلاح پس از جنگ در مورد سازمانهای بکاربرده شده که به پژوهش های علمی و مطالعه سیستم های تحلیلی سرگرم اند. "منبع متفکر" تجمعی از کارشناسان گوناگون است که به حل این یا آن مسئله بخرج می پردازند.

یکی از این "منابع متفکر" مهم در ایالات متحده آمریکا انستیتوی پژوهشی استانفورد است. این موسسه يك سازمان غیر تجاری است که سهام و سهامدار ندارد. با وجود این، این انستیتو که ۲۶۳۵ نفر در آن کار میکنند، در ۱۹۷۰، ۶۵ میلیون دلار سفارش انجام داد. یکی دیگر از این نوع سازمانها موسسه "باتل مورریال انستیتوت" است که در همان سال ۱۰ میلیون دلار سفارش انجام داد. در سال ۱۹۷۰ او مرکز عده پژوهشی ایالات متحده آمریکا که ۲۰۰۰ دانشمند را در خود گرد آورده اند، بابت انجام سفارشات قریب ۲۵ میلیون دلار رازد و لست و شرکت های خصوصی دریافت نمودند.

ظاهراً با اینکه این سازمانها عملاً يك بخش را مانند پژوهش های علمی و فنی و تحلیل سیستمها به انحصار خود در آورده اند و امروزه در اقتصاد بسیاری از کشورها نقش تعیین کننده دارند، با جزء شرکت ها و انحصارات محسوب نمی شوند. از سوی دیگر آنها را نمیتوان در ردیف انستیتوهای ویژه پژوهش های علمی - مفهومی که بر ایمان معلوم است، قرار داد. بنا به قاعده کلی، کارهای آنان به کمک های مالی دولتی و یا خصوصی متکی نیست. بلکه به نوعی "تعاونی فکری" چند "روشنگر" علمی که صاحب اعتبار زیاد و سرمایه های بالنسبه مهمی هستند تکیه دارد. این

صد سال مداخله...

آمریکا و کارشناسان سیاسی را به خود جلب کنند. در همین زمان ایالات متحده فعالانه در اقتصاد و تجارت خارجی افغانستان نفوذ می کرد. در اواخر دهه ۴۰ میلادی آمریکا موفق شد کفتراردی را با شرکت آمریکائی موريسن - نادسن، جهت اجرای طرحهای مختلف، به دولت افغان-نستان تحمیل کند. دولت افغانستان تقریباً تمام خايرارزی خود را صرف هزینه های این قرارداد نمود، حال آنکه طرف آمریکائی قرارداد از انجام تعهدات قراردادی خود سرباز زده و کلیه منابع و دارائی هائی را که به این قرارداد اختصاص داد شده بود تلف نمود و بدون ارائه کوچکترین دلیلی ساختمان تأسیسات آبیاری، جاده ها و دیگر طرحها را به درازا کشاند. نیازهای مالی روزافزونی که دولت افغانستان با آن روبرو گشته بود و همچنین طولانی شدن عملیات اجرا-ئی این طرحها، دقیقاً، در جهت خواسته ها و نقشه های ایالات متحده بود که میخواست افغانستان را از نظر اقتصاد-دی هرچه بیشتر به خود وابسته نماید تا بدینوسیله بتواند او را به درون اردوگاه نظامی - سیاسی خود بکشد. بطوریکه روزنامه افغانی انیس در مقاله ای مملو از نفرت و نگرانی نوشت که در سال ۱۹۶۳ آمریکائی ها برای ساختمان ویلاهای کارشنا-سان خود، که جهت اجرای پروژه های مورد قرارداد به افغانستان اعزام شده بودند، بیش از اجرای خود پروژه هزینه مصرف کردند. نتیجه آن شد که در دوازده سال گذشته محصول کشاورزی دره هیرمند به میزان چشمگیری کاهش یافت.

آمریکا با اعطای "کمک های" اقتصادی به افغانستان قید و شرطهای متعددی را بر روی تحمیل می کرد. صریحاً از افغانستان می خواست که کلیه مناسبات اقتصادی خود را

"روشنگران" (Lumiere) نیروی کار فکری یعنی پژوهشگر، گرانی را اجاره میکنند که صاحب تخصص عالی هستند و نه تنها دارای دیپلم اند، بلکه عنوان علمی هم دارند. جای این روشنفکران در سلسله مراتب خیلی بالا تر از مهندسان و تکنسین ها است. آنها نوعی اشرافیت روشنفکری اما اشرافیت مزد بگیر را تشکیل میدهند.

تمرکز مشابهی از کار فکری در "کارخانه های قضائی" دیده میشود که گاه تا ۷۵ حقوقدان بلند پایه و ۲۰۰ تا ۲۰۰ کیل مدافع در آن کار میکنند. پزشکان هم چنین وضعی دارند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا که از حیث وجود کلینیک های بزرگ وضع نمونه واری دارد، يك یا چند "روشنگر" پزشکی مدیریت این کلینیک ها را به عهده گرفته در آن فعالیت میکنند، اما کمتر از کارفرمایان بزرگ نیستند. بنا به قاعده کلی این "روشنگران" برای تأسیس کلینیک، خرید دستگاه های گران-قیمت، و گرد آوردن نیروی کار فکری صاحب تخصص عالی و ارزشمند از تکیه گاهها، نفوذ و سرمایه های کافی برخوردارند. پزشکان، این روشنفکران نمونه چخوف، گوشه گیران دنیای باختر، مجبورند به خدمت "روشنگران" در آیند. زیرا آنها نمی توانند در رقابت با "روشنگران" زندگی خود را تامین کنند.

این کارفرمایان فکری بنا بر شیوه زندگی، خصلت کار و شکل بندی شان جز روشنفکران اند. اما درآمد ها و موقعیت اجتماعی - شان آنها را در ردیف کارفرمایان قرار میدهد. آنها از حیث عقاید سیاسی و تکیه گاه هایشان به بورژوازی بزرگ انحصارگر و غیر انحصارگر نزدیک اند.

این قرابت سیاسی به بورژوازی در نمونه "منابع متفکر" که در بالا به آن اشاره شد با وضوح بیشتر نمایان است. تصادفی نیست که "مراکز مغز" امروزه از آزمایشگاه های مهم جستجو و تنظیم رنترین شکل مبارزه با کمونیسم و جنبش انقلابی کارگری محسوب میشوند. در این مورد میتوان از انستیتو هودسن نام برد که در سناریوی تقویت نیروهای ضد سوسیالیستی در چکسلواکی شرکت فعال داشت. مدیر این موسسه به نام هرمان کان باتفاق همکارش وینر جمعه بزرگی از این "سناریو-ها" تحت عنوان سال ۲۰۰ منتشر کرد و در آن به تفصیل انواع گوناگون "انقلاب ممکن" در نظام های کمونیستی را مورد بررسی قرار میدهد و به عنوان کلید راه حل، اسلوب های مختلفی را برای رسوخ ایدئولوژی بورژوائی در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی پیشنهاد میکند.

بورژوازی بزرگ انحصارگر ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای سرمایه داری از این قبیل فعالیت ها در افشاندن بد رآنتی-کمونیسم به انداز "منابع متفکر" که در خدمت کمپلکس های نظامی - صنعتی قرار دارند، سود میبرند.

ادامه دارد...

با اتحاد شوروی قطع نماید و همچنین از وی امتیازاتی را طلب می نمود که همگی به زیان منافع ملی و استقلال کشور بودند. باج خواهی شرم آور ایالات متحده از افغانستان و فشاری که بر هیئت حاکمه این کشور اعمال می کرد، امری بود که خود رهبران آمریکائی نیز بر آن اذعان داشتند. در تأیید مطلب فوق همینقدر رکافیست از قول چارلز سایر، وزیر بازرگانی وقت آمریکا نقل کنیم که صریحاً "اعتراف کرد که ایالات متحده در سال ۱۹۵۲ از افغانستان خواسته بود - که بر اساس قانون امنیت متقابل که در سال ۱۹۵۱ در آمریکا به تصویب رسید - کلیه مناسبات تجاری خود را با بلوک شرق قطع کند، با علم به اینکه ایالات متحده قادر نبود، در عوض برای جبران نیازهای تجاری افغان ها کاری انجام دهد. وی اضافه کرد که تنها اخیراً ایالات متحده در خواسته های متعددی از دولت افغانستان نمود، بخصوص خواستار آزادی عمل در مناطق شمالی افغانستان گشته است. استعمارگران آمریکائی که با استفاده از کانالهای اقتصادی در افغانستان نفوذ کرده و سلطه خویش را در آنجا تحکیم بخشیده بودند، فعالیت های سری و عملیات تهاجمی ضد شوروی خود را در امارات شمالی افغانستان، نزدیک سرحدات جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گسترش دادند. ما موران سری حرفه ای، عوامل سیا، تحت عنوان هیئت نمایندگی ایالات متحده و سازمانهای بین المللی، در نواحی شمالی افغانستان مشغول فعالیت بودند. یکی از این ما موران فردی بود آمریکائی بنام سامروور. وی در اوایل دهه پنجاه میلادی تحت عنوان کارمند سازمان ملل متحد و "متخصص کشاورزی" در افغانستان کارهایی انجام می داد که هیچگونه ارتباطی با امور کشاورزی نداشتند. بنا بر گزارش مطبوعات خارجی، این فرد تمام طول سرحدات شوروی - افغان-نستان را نقشه برداری کرد، جاده ها، پل ها و معابر کوهستانی بقیه در صفحه ۷

هوشنگ پورکریم

تحولات اجتماعی در جامعه روستائی ایران

از آغاز تا کنون (۶)

قسمت چهارم:

جامعه روستائی از عهد دولت های ماد و پارس تا انقراض ساسانیان



از دست میدادند، به صورت کارگران مزد ورزراعی به کار میبرد اختند.

دراوان تشکیل دولت پارس "مزد راهنوزبه صورت اجناسی از قبیل گندم، جو، شراب، گوشت و غیره میبرد اختند. ولی بعد از پرداخت بخشی از مزد بصورت سکه معمول شد. در این عهد، بسط مبادلات کالائی، احداث راههای مواصلاتی، ضرب سکه، ابداعات و پیشرفتهای فنی در رشته های زراعت، باغبانی، دامپروری، صنایع دستی و استخراج فلزات به اقتصاد کشور تا آنجا که بیسابقه ای بخشید که مسلمانان حیات اجتماعی روستاهایی تأثیر نبود. روابط بین ممالکی که در محدوده امپراتوری هخامنشی قرار داشتند و با جنگهایی که با کشورهای مجاور صورت میگرفت، تبادل ابداعات و فنون تولیدی را در رشته های گوناگون و از جمله کشاورزی تسریع میکرد. مثلاً کاشت برخی گیاهان و از جمله نوعی فندق در یونان از ایرانیان تقلید شد. یا کاشت نوعی مودرد مشق، پسته در حلب، کنجد در مصر، برنج در بین النهرین از همین زمان شروع شده است. طبیعتاً خود ایران هم از این تبادلات بی نصیب نبود. چنانکه فنون زراعت و باغبانی بسط یافت. ابزارهای زراعی با تعمیر استفاده از آهن، که استخراج و کاربرد آن دیگر معمول شده بود، به حدی پیشرفت کردند که برخی از آنها هنوز هم پس از حدود دو هزار و پانصد سال به کار می آیند. مثلاً نقش برجسته نوعی خیش که از یک مهر استوانه ای مربوط به همین عهد باقی ماند (شکل یک) عیناً شبیه گاو آهنی است که امروزه هم در خوزستان و بختیاری به کار میبرند (شکل دو).

در این عهد ایجاد سد و نهرهای زراعی و حفر قنات با دخالته و تحت اداره سازمانهای دولتی معمول شد. مثلاً در هر طرف رود "کارون" صد و هشتاد جوی آب احداث کرده بودند. آثار "سد رامجرد" در فارس و نهری که از آن به جلگه "مرودشت" کشیده شده بود، نهر "داریان" که در سنگ کنده شده و بخشی از اراضی شوشتر را مشروب میکند، آثار سد های "آرکان" یا "آر جان" و "هرمزجان" از عهد دولت پارس باقی مانده است. طبیعتاً چنین اقداماتی از عهد اهالی یک روستا و حتی از عهد مالکان بزرگ و قدرتمندان محلی خارج بود. به قول "احسان طبری":

"... برای این کار میبایست کورپوراسیونهای بزرگی از کارگران با انضباط سخت بکوشد و سد ها، آبدانها، کاریزها بسازد و ترعه ها و جویها حفر کند. علت رشد تکنیک کهن آبیاری در ایران همین ضرورت عینی است. اسناد متعدد دی از مدخله مستقیم دولت هخامنشی، اشکانی، ساسانی برای ساختن سیستم مصنوعی آبیاری در دست است. رسم سد سازی در دوران پس از اسلام نیز از طرف شاهان ایرانی دنبال شده است.

این واقعیت و نیز این واقعیت که اراضی متصرفی شاه یا شاهنشاه به اصطلاح "مفتح العینوه" و ملک طلق خود شاه بود و او میتوانست آن را به درباریان و یونانیان و شهریانهای خویش ببخشد و یا مدت العمر واگذار کند، بر سلطه فردی و اقتدار شخصی شاهنشاه میافزود.

تسلط هخامنشی بر سیستم آبیاری و املاک وسیع او د سپوتیسم و استبداد سلطنتی را به حد اغلا میرساند که مارکس آنرا "د سپوتیسم شرقی" مینامد. این د سپوتیسم خشن و خونین بویژه در دوران ساسانی جنبه غلیظ تئوکراتیک (دین سالاری) نیز پیدا میکند و شاه به موجودی ماوراء طبیعی بدل میشود." (۳)

دنباله این قسمت در شماره آینده

یادداشت ها:

۱- م. دیاکونف: "تاریخ ماد"، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، صفحه ۲۳۲

۲- گیرشمن: "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران چاپ سوم، ۱۳۴۹، صفحه ۲۰۴

۳- احسان طبری: "... جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران"، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۹ و ۲۰

سود تقسیمات ارضی جدید و مناسب اقتدار پادشاهان هخامنشی تغییر کرده بود که گذشته از ایران، سرزمینهای بین النهرین، سوریه، آسیای صغیر، مصر، شبه قاره هند و حتی بخشی از جزایر یونان را در تصرف داشتند و این امپراطوری وسیع را به صورت اسارتگاه اقوام تحت سیطره خود اداره میکردند.

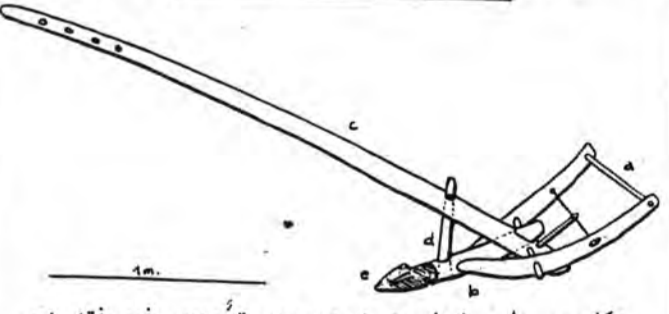
"دولت پارس" با کمک سازمانهای منظمی که تأسیس کرده بود، از هر ناحیه امپراطوری بر حسب وسعت اراضی زیر کشت و میزان حاصلخیزی خاک آن خراج میگرفت که در روستاها ترکیبی از مالیات و بهره مالکانه بود و بر تولید کنندگان محصولات کشاورزی تحمیل میشد. املاک بزرگ در روستاها که غالباً به قوه قهریه و طی جنگ و یا به علت در ماندگی تولید کنندگان خرد و یا به جنگ میآمد، در رتک اعضا و منسوبان به خاندان سلطنتی، اشراف و اعیان، صاحب منصبان نظامی و دیوانی، دارندگان انعامات و امتیازات قرار میگرفت. به قول یکی از دانشمندان در روستاهای ایران آن عهد، هم ملک بزرگ و هم ملک کوچک وجود داشت:

"... ملک بزرگ مبنای محصول فلاحی در عصر هخامنشی بوده است و آن توسط رعایای وابسته به زمین - که با خود زمین خرید و فروش میشدند - و همچنین بوسیله غلامانی که بر اثر فتوحات همراه میآوردند کاشت میشد. فلاحات کلید صنعت کشاورزی و به منزلت مشغولیت طبیعی مرد آزاد تلقی میشد. ملک کوچک وجود داشت، اما محتملاً نسبت به املاک بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند، کم اهمیت مینمود." (۲)

در ملک کوچک، دهقانان به صورت خرده مالک و با همکاری اعضای خانواده و گاهی غلامان خود کار میکردند. در عین حال از کارگران مزدوری استفاده میشد که در تاد رهمه ایام سال غالباً



شکل یک: نقش خیش مجهز به دو دسته بر مهر استوانه ای از عهد هخامنشی، محفوظ در موزه لوور. اقتباس از "A survey of Persian Art" جلد هفتم، صفحه ۱۲۴



شکل دو: طرح خیش مجهز به دو دسته چوبی فرو رفته در قطعه تحتانی خیش که تیغه آهنی در آن کار گذارده شد است. این خیش امروزه در خوزستان، نواحی بختیاری، لر و بویر احمدی مورد استعمال دارد و کاملاً به خیش عهد هخامنشی شبیه است.

اقتباس از مقاله مشترک ژ. پ. دیکار و "ا. کریمی" در شماره اول مجله "مردم شناسی و فرهنگنامه ایران"، بخش مقالات به زبان خارجی، صفحه ۲۴

فقط در رماق معینی از سال، مثلاً در موقع رویا برداشت محصول، استخدا میشدند. این قبیل "مزدوران زراعی" را، اعم از آنکه در ملک بزرگ یا در ملک کوچک گماشته بودند، غالباً از جوامع ایلی همسایه روستاها میآوردند. با وجود این، در هر روستا عده ای از اهالی که به تدریج زمین کوچک خود را در مقابل مالکان بزرگ

همزمان با پیدایش نخستین دولت های کوچک محلی در بین قبایل بومی ایران و تکوین تقسیمات ارضی جدید، در فاصله دوازده تا هزار سال قبل از میلاد، جریانهای مهمی از مهاجرت اقوام "هند و اروپائی" به سرزمین های ایران به وقوع پیوست که بی شک در تحولات اجتماعی ایران تأثیر زیادی داشت. تاریخ نویسان منشاء این اقوام را از نواحی جنوب سیبری و مناطق شمالی آسیای میانه میدانند. گروههایی از این اقوام به نام "آریائی" که چون بعد ها به سرزمینهای ایران و هند مهاجرت کردند "هند و ایرانی" هم نامیده شدند، زندگی و فرهنگی مبتنی بر گله داری داشتند. آنان طی دوازده تا هزار سال قبل از میلاد، در چند نوبت به ایران آمدند. ولی قبل از اینکه به ایران برسند، مدتی در نواحی اطراف رود های "سیحون" و "جیحون" با بومیان آنجا آمیختند. مسلم است که این نواحی در آن وقت تمدن پارسا بقای داشت. چنانکه آثار نهرهای زراعی مربوط به شش هفت هزار سال پیش در آنجا گواه این ادعاست. به هر صورت، اقوام "هند و ایرانی" به علت آنکه قبل از ورود به ایران مدتی با بومیان این نواحی آمیخته بودند، بعد هم شئون اجتماعی و فرهنگی مختلطی پیدا کردند. بعد هم ضمن آمیختگی با بومیان سرزمین های ایران بر میزان این اختلاط و در عین حال برغنائی آن افزودند و در پی ریزی فرهنگ و مدنیّت نوینی مؤثر شدند که مهر و نشانش هنوز هم در رسیمای حیات فرهنگی این کشور باقی مانده است.

از اقوام "هند و ایرانی" در ایران دو دسته قبایل یکی موسوم به "ماد" و دیگری موسوم به "پارس" در اراضی دولت های کوچک محلی ایران و کم و بیش طبق الگوی آن ها موفق به تشکیل دولت های مقتدری شدند. "دولت ماد" در سال های ۷۰۸ تا ۵۵۰ قبل از میلاد و "دولت پارس" (هخامنشیان) در سال های ۵۴۶ تا ۳۳۰ قبل از میلاد دامنه فرمانروائی و نفوذشان را گسترش دادند و مخصوصاً "دولت پارس" به یکی از بزرگترین امپراتوری های جهان باستان تبدیل شد.

بنابه قول "هرودوت"، چنانکه "دیاکونف" آن را نقل کرده است (۱)، "ماد" ها غیر از آن تعداد قبایلی که حتی در آستانه تشکیل "دولت ماد" هنوز اسکان نیافته و در شرایط کوچندگی بسر می بردند، از شش قبیله ترکیب میشدند و "پارس" ها دارای شش قبیله، اسکان یافته و چهار قبیله کوچنده بودند. موطن "ماد" ها و مناطق تحت نفوذشان از قرون نهم و هشتم قبل از میلاد در مناطق شمال غربی فلات ایران و جنوب دریای خزر و بخش عمده "کوهستان های زاگرس" بود و استان کنونی همدان را هم در برداشت. ولی "پارس" ها در آن وقت یعنی در حدود سه قرن قبل از آن که دولت آنان به صورت امپراتوری بزرگی درآید در نواحی جنوبی تراز "ماد" ها و تا حدود سواحل خلیج فارس نفوذ داشتند و در واقع به جای "دولت ایلام" که به وسیله "دولت آشور" مضمحل شده بود، مستقر شده بودند.

هم "دولت ماد" و هم "دولت پارس" به منظور تصرف اراضی دیگران و یابرای به جنگ آوردن اسیران کاری به جنگ های مهمی پرداختند و توده های عظیمی از مردم را که در این جنگ ها اسیر می شدند به صورت برده در امور زراعت، دام پروری، صنایع دستی، امور ساختمانی و فعالیت های خانگی به کار می داشتند. در واقع، پیشرفت فنون در این رشته ها و خصوصاً زراعت و دامپروری، کار بردگان را برای اعیان قبایل و "ساستار" ها پرمفعت و غیر قابل اغماض کرده بود. ولی در عین حال هنوز در پارهای از مناطق مالکیت اجتماعی جماعت های روستائی بر اراضی دوام داشت و "نظام دودمانی" و نهاد های مترتب بر آن و مخصوصاً "شورای طایفه" در کار بودند که اینجا و آنجا در مقابل خود کامگی پادشاهان دولت های "ماد" و "پارس" مقاومت می کردند. به همین لحاظ، در عهد این دولت ها، ساختمان و سازمان اجتماعی به صورت تلفیقی از نهاد های کهن (منسوب به "نظام دودمانی") و تقسیمات ارضی جدید (مناسب حاکمیت دولتی) ترکیب یافته بودند. در عین حال، به نظر میرسد که در عهد "دولت پارس" این ترکیب بطور قطعی به

آنا تولی تاجنکو پسر يك قزاق است که در سال ۱۹۲۶ در دهکده گریبسکویه واقع در آمو ر متولد شده است. کودکی را در کنار آمو ر گذراند و سپس خانواده اش به کنار دریای اوخوتسک کوچیدند. نخستین داستان های او حال و هوای شرق دور را دارند و در سال ۱۹۵۲ منتشر شده اند. دو کتاب بعدی او "زندگی آزار دهنده است" و "سواحل نمکی" درباره جزیره ساخالین اند. جایی که تاجنکو چندین سال کار و زندگی کرده است. او تاکنون ده کتاب منتشر کرده است داستان های تاجنکو درباره زندگی و کار روزانه مردم است که در شهرها و دهکده های دور افتاده روزگار می گذرانند. شکارچیان، ماهیگیران، کارگران، جنگل بانان و ... مردمانی که سخت کوشاند و معنای لذت انسان بودن را می دانند. اینان قهرمانان تاجنکو اند، اغلب يك چرخش ناگهانی در داستان، شخصیت قهرمان را نمایان می سازد و جنبه های تازه ای از روحیه وی را آشکار می کند. تاجنکو می گوید: "من نمی توانم قهرمان خلق کنم و خصوصیتی کلی به او بدهم، تمام شخصیت های من آدم های واقعی اند که در میان ما زندگی می کنند و اغلب با نام حقیقی خودشان در داستان ظاهر می شوند."

تاجنکو قهرمانانش را از گستره وسیع سیبری و سرزمین های دور دست شرق دور انتخاب می کند و با استعدادی که در فضا سازی دارد به آنان جان می بخشد. او می گوید: "من در زندگی مردمان سرزمین شریک می شوم، این زندگی به جریانی عظیم می ماند که من تلاش می کنم لحظاتی از آن را بگیرم و بروی کاغذ آورم. چیزی که می خواهم بگویم اینست: "این را نگاه کنید؛ شاید ارزش آن را داشته باشد که کمی به آن توجه کنید."



کنار جاده، روی انبوهی از علف خشک و سخت نشسته بودم و انتظار يك اتومبیل را می کشیدم که جلوی مرا بگیرد و سوار شوم. چند لحظه پیش در کامیون تلق تلق کنان رد شده بودند. سرتاپای مرا از خاک پوشانده بودند و بعد پشت تپه پنهان شده بودند. راننده هادست مرا که آن بالا خشک شده بود، ندیده بودند. یا شاید نخواسته بودند که ببینند. در اینگونه جاده ها، راننده در حکم خداست. اگر از تو خوشش بیاید سوارت می کند، اگر نه، فقط می توانی از او به کوه و جنگل شکایت کنی.

هنوز تا غروب خیلی مانده بود و آسمان صاف بود. اما آفتاب ماه ژوئن، در جایی مثل ساخالین زیاد هم گرم نیست. نسیم سرد، از جنگل های پائین، جایی که برف هنوز دره های عمیقش را پوشانده است، بالا می آمد. سرزمین های شمالی به سختی خود را از سرمای زمستان خلاص می کنند.

ناگهان ابری از گرد و خاک از روی انبوه صنوبرها - که امتداد خاکستری جاده به آنجا ختم می شد - بلند شد. من برخاستم. از پشت درختان يك کامیون باری که پسر از بشکه های خالی فلزی بود، با سرو صدای زیادی ظاهر شد. من دوباره روی علف ها نشستم، زیاد دل خوشی نداشتم که سوار همچون کامیونی بشوم. راننده همین که بمن رسید، سرش را به طرف من برگرداند. مرا نگاه کرد و بعد ایستاد. سرو صدا خاموش شد. راننده در را باز کرد، با خستگی روی فرمان خم شد و به جایی در درودست خیره ماند. من تکان نخوردم. با بی حوصلگی گفتم:

"خب، بپر بالا دیگه!"

سرش را که از خاک و خل خاکستری شده بود، به طرف من چرخاند و لبخند زد.

"پس نمی آئی؟ این رامو، دیانه ترگفت."

در را محکم به هم کوبید و موتور را روشن کرد. بارکش کمی جلو رفت و دوباره ایستاد. انگار که گیر کرده باشد. سرراننده از پنجره بیرون آمد. با لحنی که ناراحتی اش را - خوب نشان می داد، گفتم:

"پس نمی خواهی سوار بشی؟"

"اون بشکه ها صدای وحشتناکی دارن."

"آ... ها... ن" سرش را تکان داد. "اعصابت ضعیف هان؟ ولی بیا بالا، در ظرف ده دقیقه ترتیب اون بشکه ها رو می دیم."

من رفتم بالا. ساکم را گذاشتم روی پایم و راه افتادم. بشکه ها کمی تکان خوردند. اما بعد که افتادم توی دست انداز، تازه بازی شان را شروع کردند. انگار که پتک هائی آهین دنبالمان می کردند. محکم پس کلمهان می کوبیدند و

گوشمان را کرمی کردند. به راننده نگاه کردم، آرام و خونسرد فرمان را می چرخاند. بارکش مثل يك حیوان دست آموز، پوزه پهنش را توی جاده تکان می داد و با هشیاری دست اندازها را زد می کرد. چهره کودگانه راننده مطلقاً هیچ چیز را نشان نمی داد، فقط گاهی بینی بزرگش را چین می انداخت، که آن هم احتمالاً بخاطر خاک بود. چشم - های سرخ و متورمش که نشان می داد خواب کافی نگرفته است، به اینطرف و آن طرف می چرخید.

سمت راست و چپ جاده، چمنزارهای باتلاقی، انبوه ارغوانی سوسن و بوته های پر پشت علف های وحشی دیده می شد. چترهای عظیم و پریده رنگ ریواس با بی حالی روی آب موج می زدند و تپه های کوچک از برگ های سخت ونوک تیز و قهوه ای رنگی پوشیده شده بودند.

از پشت انبوهی از درختان صنوبر، مرغزاری سرسبز پدیدار شد. علف ها با وزش باد به حرکت در می آمدند، جاری می شدند و تپه های شنی را در خود غرق می کردند. درست جلوی جاده، خرمنی یونجه خشک شده که از سال گذشته مانده بود، پیدا شد. راننده ترمز کرد. دیگر صدائی نمی آمد و من می توانستم وز وز ملخ ها و خش خش خفه علف های جوان را بشنوم.

راننده پائین پرید و به طرف خرمن رفت. يك بغل یونجه با خود آورد و پشت بارکش ریخت. دو باره راه افتادیم. حالا بشکه ها خیلی آرام تر صدا می کردند و وقتی توی چاله ای می افتادیم، انعکاس صدایشان نرم و خفه بود.

گفتم: "من به طرف دریا میرم. میرم شیلات."

به علامت قبول سرش را تکان داد و زیر لب گفت:

"سه روبل میشه."

من پول را در آوردم و توی آن دستش که روی فرمان

آنا تولی تاجنکو شبی بر فراز يك کوه

ترجمه: م. فروش

بود فرو کردم. او پول کاغذی را با دستی که از خاک و روغن سیاه شده بود، مجاله کرد و گونه هایش کمی سرخ شد. با خودم فکر کردم که جوان است و هنوز عادت به پول گرفتن ندارد. اما خودم هم احساس ناراحتی می کردم. به راننده نگاه کردم. او حتی گیج تراز من به نظرمی رسید و با صدائی که تقریباً شنیده نمی شد می گفت:

"چه جاده مزخرفی..."

حالا داشتیم از شیب کوه بالا می رفتیم و من به عقب تکیه داده بودم. به سختی می توانستم چشم هایم را باز بگذارم. صداها کم کم محو می شدند و دست اندازها کمتر تکانم می دادند. همانطور که نیمه خواب بودم، احساس کردم که جاده دارد کش می آید و بارکش نفس هایش داغ شده و به خرناسه افتاده است. ناگهان نسیمی وزید و وارد ماشین شد. فهمیدم که از کنار چمن زارها می گذریم. بعد رایحه درخت های صنوبر آمد. جاده از کنار جنگل می گذشت.

وقتی به خودم آمدم، همه چیز آرام بود. بارکش ایستاده بود. روشنائی مختصری که در باز کامیون ایجاد می کرد، باعث می شد که درخت های بی حرکت را بشود دید. از زمین رطوبت بر می خاست. راننده به طرف چرخ عقب رفت و با چکمه اش محکم لاستیک سنگین را لگد زد. من پیاده شدم تا خستگی پاهایم را در کنم.

گفتم: "پنجر شده، باید عوضش کرد."

مادرست روی نوک کوه بودیم. از سرمای گزنده و احساس خالی بودن فضا می شد فهمید که چقدر بالا هستیم. انگار که دیوارهای خانه های ناگهان ناپدید شوند و انسان در فضای خالی قرار گیرد. خرگوش سفیدی با لباس زمستانی اش، از میان جاده دوید و تا مدتی بعد می شد او را لا بلای کنده ها و صنوبرها دید. بعد شاخه های درختان در بیشه زار خش خش کردند و ما صدای قوی بالهای پرند های را شنیدیم. جغدی خرگوش را شکار کرده بود.

من کمی بوته خشک جمع کردم، آتشی روشن کردم و روئی کند های نشستم. راننده آچارهایش را بصدایم در آورده بود. و آوازی را آرام زمزمه می کرد. هوا دیگر کاملاً تاریک شده بود که به طرف من آمد، جایی برای خودش باز کرد، نشست و سیگاری روشن کرد. با بی میلی، اما در عین حال با

قاطعیت گفت:

"باید تمام شب رو اینجا بومیم. جاده خیلی خطرناکه... تله مرگه."

هر دو آرام به آتش سرخ و داغ خیره شده بودیم. بعد من برای اینکه حایلی را که میانمان بود از بین ببرم گفتم: "شبی بر فراز يك کوه... خوبه. نمی دونم تا حالا کسی شب رو اینجا مونده؟ گوش کن - آدم می تونه صدای چشمه ها رو که از زمین می جوشن بشنوه، آخه اینجا مرتفع ترین قسمت جزیره س. صدای تکان خوردن نی ها در دست مثل صدای جرینگ جرینگ بشقاب های فلزیه. گذرگاه نی... حتماً يك موقعی مردم از این نی ها، نی لبی درست میکردند." شما خبرنگار روزنامه هستین، نه؟ نگاهش آمیخته با سوء ظن بود.

"نه من فقط میرم یکی از دوست هام رو ببینم." یک دفعه يك خبرنگار رو سوار کردم. از او هم سه روبل گرفتم. اما وقتی گفت که چخوف هم این طرف ها زیاد مسافرت می کرده و این جاده رو محکومین ساختن، من واقعاً احساس ناراحتی کردم. می دونین... پولش رو پس دادم. حتی عذر خواهی هم کردم. بعد راننده های دیگه بهم خندیدن. گفتن: "ای کله پوک! همه پول می گیرن." راست میگن، کمتر کسی پیدا میشه پول بگیره. تازه من از همد شون هم مستحق ترم. من توی يك یتیم خونه بزرگ شدم و تازه خدمت سربازی ام رو تموم کردم. خانهای از خودم ندارم. آدم ساخالین، يك کمی کار کنم، پولی جمع کنم و روی پای خودم بایستم... و می بینید که چه کاری هم هست."

آهی کشید و در جستجوی سیگار به همه جیب هایش دست زد. حالتش مثل سنگ بود تنها تصویر شعله های لرزان آتش که روی چهره اش می افتاد، احساسش را نشان می داد.

گفتم: "این درسته که محکومین این جاده رو درست کردن چخوف هم دو بار از اینجا گذشته. شاید هم شب رو کنار این چشمه گذرونده. مسلماً اون موقع با درشکه سفر می کردن، که اغلب توی راه می شکست، آنوقت مجبور می شدن شب رو روی نوک کوه بگذرونن. فکرش رو بکن، هفتاد سال پیش بود. مدت زیادیه... در عین حال زیاد هم نیست. درشکه شده ماشین. ماشین هم داره میشه موشک." این جاده تله مرگه. انگار که لج کرده بود.

حرفش را تصدیق کردم و گفتم: "بله، اما قراره يك جاده خوب بسازن. اتوبوس های سریع السیر رو پیش کار کنن. يك کافه هم درست می کنن که سققش از شیشه باشه. بعد توریست ها سرازیر میشن اینجا."

"این فرق می کنه. فعلاً که ما راننده های باری این دور و برا رئیس ایم." راننده، کت پنبه ای اش را در آورد، انداخت روی چوب های خشک، به پشت دراز کشید و دست هایش را زیر سرش گذاشت. مدت زیادی به آسمان نگاه کرد، بعد پرسید:

"اون ستاره که بالای اون درخت صنوبره اسمش چیسه؟ ستاره قطبی؟"

آسمان تیره و متراکم که خیلی نزدیک به نظر می رسید انگار که به لبه کوه تکیه داده بود. ستاره ها در میان شاخه های سیاه درختان با شعله های سپید می سوختند، چشمک می زدند و حتی به نظرمی رسید که صدائی از خود در می آوردند و همدیگر را لمس می کنند.

گفتم: "بله، چسبیده به دم خرس کوچک."

"خیلی چیزها در باره اون ستاره میگن، نه؟" حتی در زمان های قدیم هم مردم فهمیده بودن که این ستاره يك چیز دیگه سن. يك جا ایستاده و ستاره های دیگه دورش می چرخن."

"چرا يك جا ایستاده؟"

"به خاطر چرخش زمین. اون درست بالای قطبه."

"هو... م... م..." یکمرتبه احساس کردم دلم می خواهد آن افسانه قدیمی شمالی را که درباره خانواده ستاره های خرس کوچک است برای راننده تعریف کنم.

"گوش کن... يك روزی، در زمان های خیلی قدیم، در تایگا، يك دختر زیبا و يك مرد جوان و شجاع زندگی می کردند. اون ها آدم های خوبی بودن، اما وقتی عاشق هم شدن، همه رو فراموش کردن، فامیلشون رو، قبیله شون رو، همه رو... و فقط برای همدیگر زندگی کردن. اون ها حتی دیگه کار هم نکردن. روزها شون رو فقط با هم میگذراندن و مردم تا مدتی بهشون غذا می رسوندن. اما بعد بالاخره مردم اون ها رو از چادرها شون بیرون کردن و دختر



دربیدادگاه شاه

برای پرویز حکمت جوکه در ۲۵ خرداد ۱۳۵۴ پس از تحمل ۵ سال رنج و عذاب در زندانهای ساواک منحل در شکبجه گاه کمیته بدست جلادان شاه مخلوع به شهادت رسید.

سفر بی برگشت

در تک یخبندان
توسخن میگفتی
از شکفتن، از برگ
از بهاران گل افشاستر، بار آورتر
و توپل می بستی بین دو عشق
بین دلتنگی ها

همچو شمعی به وثاق رفقا
در شب غم زده با کاستن از قامت خویش
نور می افشاندی

پهلوان بودی وارکان شب از فریادت
می لرزید
پیش چشمانم بردوش ستمکاران

در تابوتی خونالود
به سفر می رفتی
که در رختان در باد
نیمه افراشته پرچم بودند

روی پلک هر برگ
شب نمی می غلطید
شب نمی می غلطد

به سفر می رفتی
به سفر می بردندت سفری بی برگشت
قصه ات اما

عطر گل بود که در کوچه ما می پیچید
در دل کوچه ما می پیچد.

باد و بطری و ولیتری شیرویک تکه نان برگشت . بطریها و نسان
را روی صندلی گذاشت و از جیب های شش تا تخم مرغ بیرون
آورد .
" بیا یک چیزی بخوریم " مرا با سر دعوت به غذا کرد و
دکمه های کتتش را باز کرد .
شیر گرم بود و بوی کره می داد ، نان بوی تنور روسی
میداد و تخم مرغ ها ، همانطور که در روستاها درست می کنند
سفت بود . یاد کودکی ام افتادم . هر وقت شیر تازه می نوشم ،
یا نان خانگی می خورم ، یاد کودکی ام می افتم .
صبحانام را خوردم و دستم را توی جیبم کردم تا پول در
آورم . راننده فهمید چکار می خواهم بکنم و سرش را به تندی
تکان داد .
" نه ، مهمان منی " .

صورتش ناراحتی اش را نشان می داد و مثل بچه ها معذب
بود . من فوراً " پول را توی جیبم گذاشتم . او بطریهای خالی
را برد طرف نرده های خانه و توی میله های نرده فرو کرد .
دوباره راه افتادم .

خورشید پشت سرمان ، از آن سوی تپه بالا می آمد و نور
پاکش را روی کوه های دور دست می پاشید . جنگل سبز و زرد
بود و آبشارهای کوچک مثل آتش سبید از صخره ها فرو می
ریختند . آسمان وسیع تر و آبی تر می شد ، اما در دره های
سردی که زیر پایمان بودند ، مه مرطوب و دود آلود شبانه
هنوز در هم می پیچید .

بارکش مثل اسبی که چهار نعل بتازد ، صغیر می کشید و
یاد را می شکافت . راننده لیخند می زد . کلاهش را عقب
گذاشت ، روی فرمان خم شد و طوری روبرویش را نگاه کرد که
انگار الان یک آهنگ شاد را می خواهد با سوت بنوازد .
سربالائی بلندی شروع شد . صنوبرهای قیرگون و غان -
های نقره ای در سایه ساری ابدی ایستاده بودند و کنده -
های پوسیده تک تک فرو می افتادند . آن پائین در قعر
پرتگاه ، یخ ها آب می شدند .

وقتی که دیگر تقریباً " به قله " کوه رسیده بودیم ، راننده
فریاد زد ، " نگاه کن ! "
بارکش از گذرگاه باریکی گذشت و روبرویمان ، آن پائین
گستره ای آبی و درخشان پدیدار شد . قلبم از احساس چیزی
کاملاً " غیر منتظره فرو ریخت و تنها لحظه ای بعد بود که
دانستم این دریاست !
" چه لحظه ای ! "

راننده سرش را به علامت تأیید تکان داد و با شتاب
بیشتری جلو راند . ما فقط به دو بال نیاز داشتیم تا کاملاً
به پرواز درآئیم ، از فراز جنگل بگذریم و با همان چهار چرخ
خودمان را در آب نشاط بخش دریا پرتاب کنیم .
دریا پشت درخت ها پنهان می شد و باز دوباره بیرون
می آمد و می درخشید . حالا می توانستیم نسیم نمکین رابه
درون فرو بریم . شاخه های صنوبرها به سمت کوهستان بر -
گشته بودند ، درختان و علف ها کم پشت تر شده بودند و
سنگریزه ها بیشتر به چشم می خوردند .

خانه های چوبی ، گچی و آجری پیدا شدند . ازد و طرف
جاده را در آغوش گرفته و آن را به خیابان مبدل کرده بودند .
سایبان ها ، درها و پنجره ها به سرعت از مقابل چشم می -
گذشتند و پیاده روه های سنگی ، در دو سویمان امتداد
داشتند . دریا آبی و آرام بود ، امواج ، پای تپه ، کنار
اسکله ، کفی کردند و یک کشتی بخاری جائی در دور دست
ها دود می کرد ، بعد در میان امواج نقره فام گم می شد .
راننده بارکش را جلوی فروشگاه مرکزی شهر نگاه داشت و
پرسید : " کجای خواهید پیاده بشید ؟ "
" همین جا خوبه " .

چمدانم را برداشتم و پریدم پائین . راننده هم پیاده شد
خاک شلوارش را تکاند و کلاهش را صاف کرد . مثل اینکه
تلاش می کرد چیزی بگوید .
گفتم : " متشکرم " .

دستم را به سرعت فشرد . رویش را برگرداند و در حالیکه
سرخ شده بود ، توی جیب کتتش دنبال چیزی گشت . صدای
خش خش پول را شنیدم . خجالت کشیدم و ناراحت شدم . بر -
گشتم ، و بی آنکه نگاه کنم کجا می روم ، راه افتادم . بی اختیار
با خودم تکرار می کردم که : " چرا می خواد اینکارو بکنه ؟ "
راننده با صدای ضعیفی پشت سرم گفت : " هی رفیق "
من برگشتم .

لحظه ای بعد بارکش ، با بشکه هایی که تلق تلق می -
کردند با سرعت زیادی از کنارم گذشت و در پیچ خیابان گم
شد .

بقیه در صفحه ۸

و پسر جوان توی تایگا مردن . وقتی روح اون ها رفت به
آسمون که تبدیل به ستاره بشه ، خدا تصمیم گرفت که حسابی
تنبیه شون کنه . این بود که یک تیر چوبی وسط گنبد آسمون
فرو کرد ، روح اون ها رو با یک طناب بلند محکم بست به
تیر و گفت که تا ابد دنبال هم بدوند . بنابراین اون ها نه
می تونن هیچوقت بایستن ، نه می تونن همدیگر روبیینن . دو
تا سگ هم فرستاد که همیشه دنبالشون کنن ، مبادا اون ها
بایستن . و هزاران هزار ساله که روح اون دو تا دل داده و
اون دو تا سگ دور اون دیرک می چرخن . اونجا رو نگاه
کن ، اون همون دیرکه ، یعنی ستاره قطبی ، طناب هم
همون ستاره کوچکه و اون چهار تا ستاره بزرگ روح دل داده
ها و اون دو تا سگ هان . مردم از روی زمین نگاهشون می
کنن و همیشه داستان غم انگیز عشقشون رو بخاطر میارن .

صدائی از راننده بر نمی خاست . شاید خوابیده بود .
من رفتم کمی بوته خار آوردم و نزدیک تر به آتش نشستم . آتش
با زبان سرخس شاخه های برهنه را حریرانه لیس می زد ، آن
ها را سیاه می کرد ، می پیچاند و زغالشان می کرد ، بعد
که از هم می پاشیدند ، باز دوباره با بازیگوشی زبان سرخ
و داغش را برون می آورد . گرمای آتش مثل موج می غلتید
زیر درختان و جاری می شد ، تا به بوته ها می رسید ، بعد
در رطوبت و سرما حل می شد . یک شاخه کوچکی بی بالای
سر راننده تکان تکان می خورد و دو برگ بلند و خشک مثل
دو گوش خرگوشی می جنبیدند . همه چیز مطبوع بود و به
من آرامش می بخشید .

دقایق به کندی می گذشتند . زمان را کاملاً " میشد لمس
کرد . زمان با باد تکان می خورد ، با جویبارها جاری می -
شد و در ژرفنای دره ها نجوا می کرد . زمان کش می آمد .
نا آرام بود و خودش را در سرما ، گرما ، صدا و سکوت پنهان
می کرد . من حس کردم که صدای تازه ای در دوردست ها
زمان را به حرکت درآورده است و بعد دانستم که یک جا -
ئی ، آن سوی جنگل ، اتوموبیلی از تپه بالا می آید . نورتندی
روی شاخه های درختان افتاد و چند لحظه بعد دورشته
نورانی از پشت پیچ جاده بر ما افتاد . اتومبیل گذشت ، تمام
صدا های شب را در خودش غرق کرد ، کورمان کرد و نفس
تندش بوی داغ بنزین را بجای گذاشت .
راننده روی آرنجش بلند شد ، دور و برش را نگاه کرد و
بعد به سرعت برخاست .

گفت : " بریم " .
صدایش تر و تازه بود ، چالاک به سمت بارکش رفت ، انگار
که حتی یک لحظه هم نخوابیده است .

اطاق سرد بارکش بوی روغن و لاستیک می داد . موتور
روشن نمی شد ، انگار از آن همه باری که بردوشش بود شکوه
می کرد . بنظرم رسید که قرن ها طول کشید تا عاقبت موتور
به زندگی برگشت . و ما راه افتادیم . بشکه ها پشت سرمان
بالا و پائین می پریدند و دو نوار نور زرد روبرویمان جاده را
جارو می کردند . حالا گرم تر شده بودم و احساس راحتی
می کردم .

جاده ، خشن و ناهموار ، از زیر چرخ ها می گذشت .
مثل نوار باریک و خاکستری رنگی بود که دور جنگل تاریک
پیچیده می شد . یک سر نوار ، جائی در تاریکی گم میشد و
سر دیگرش بالا می رفت ، به سوی ستاره ها . جویبارهای خنک
از زیر جاده می گذشتند . سنگ ها از روی صخره ها رویش
می غلطیدند و جاده با سرو صدا از روی پل های چوبی و
دره های خالی و سیاه رد می شد .

راننده خاموش بود ، ولی با انرزی میراند . با بی پروائی
غریبی می راند ، انگار که در مسابقه خطرناکی ، خود را به
آزمون گذاشته بود . به نیمرخش نگاه کردم ، لجاج و خود سر
بود و به طرف پنجره خم شده بود . دست های نیرومندش
فرمان مطیع و لرزان را می فشرد ، به مهارتش غبطه خوردم .
می خواستم با او حرف بزنم . در یک سراسیمگی ، وقتی که صدای
موتور کمتر شده بود ، پرسیدم ، " اهل کجایی ؟ "

بلافاصله جواب داد : " دن ، دهکده های نزدیک روستوف
الان فقط مادر بزرگم اونجا مونده ، اما یک دوست دختر هم
دارم " .

دیگر هوا روشن شده بود که پشت بام های یک دهکده
کوهستانی از میان بوته های علف پیدا شد . از پلی که روی
یک جویبار پاک و شفاف بود گذشتیم و راننده جلوی یک خانه
سفید نگهداشت .

گفت : " یک دقیقه بیشتر طول نمی کشد " . از بارکش بیرون
پرید و با قدم های محکم به طرف در خانه رفت . انگار می -
خواست زمین زیر پایش را امتحان کند . صدایش را شنیدم که
در زد و با کسی صحبت کرد .

گم‌بیشه سرمایه‌داری و...

علمی وفنی در مقیاس وسیع، به این کشور امکان داد که جای برجسته‌ای از لحاظ یک رشته شاخص‌های مهم اقتصاد...

این‌عینی شیوه تولید سرمایه‌داری، اوضاع واحوال بازار جهانی که در مبدد برای سوئد نامساعد تر می‌شود، وابستگی فزاینده اقتصاد سوئد به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، بیش از پیش "الگوی سوئدی" تنظیم انحصار گرانه دولت را بیرنگ میسازد...



سوئد در سال گذشته صحنه مبارزات انتخاباتی پارلمانی بود. این واقعه مبرو نشان خود را بر تمام شعبات زندگی سیاسی کشور بجای نهاده است.

در انتخابات پیشین، در ۱۹۷۶ احزاب سوسیال د مکرز زحمتکشان سوئد با اتحاد سه حزب بورژوازی - حزب مرکز (اتحاد دهقانی)، حزب خلق و حزب محافظه کار...

انتخاب کنندگان در کارزار انتخاباتی که از جدت ویژه‌ای برخوردار نبود توانستند در باره ترازنامه مدبریت سه‌گانه سه حزب بورژوازی د آوری کنند. اتحاد سه حزب بورژوازی که به موهبت ناراضی تودهای در برابر خرابی شرایط زندگی (ترقی قیمتها، بیکاری، جنایت و غیره) به قدرت رسید...

در راست است که احزاب بورژوازی در اندیشه غلبه بر مشکلات اقتصادی با رسنگین بحر آن را بردوش زحمتکشان گذاشتند، اما با حزم و احتیاط رفتار نکردند و جرات نکردند...

همانطور که نتیجه انتخابات نشان داد هر چند اتحاد سه حزب بورژوازی ۱۷۵ آکرسی را بدست آورد و حق تشکیکال کا بنه را برای خود تامین نمود، اما دید می‌شود که انتخاب کنندگان در مجموع از مدبریت سه‌گانه احزاب مذکور ناراضی اند زیرا در صد

آرائی که به نفع سه حزب بورژوازی ریخته شد از ۸/۵۵ درصد به ۴۹ درصد تقلیل یافت و تفاوت تعداد رأی احزاب سه گانه بورژوازی و حزب سوسیال د مکرز زحمتکشان سوئد و حزب چپ - کمونیستهای سوئد و سایرین به کمی بیش از ۸۰۰۰۰ کاهش یافت، در صورتی که این تفاوت در انتخابات پیشین ۱۶۵۰۰۰ بود است.

در اردوی بورژوازی نیز تغییرات قابل توجهی روی داد. حزب محافظه کار بدست راستی پیشروی چشمگیری داشت. این حزب در ربرابر ۵۵ کرسی دوره قبل ۲۳ کرسی بدست آورد. عامل اصلی این پیروزی در کارزار انتخاباتی ۱۹۷۹ انکیه روی مسائلی بود که بطور سنتی مورد توجه حزب محافظه کار بود.

حزب مرکز - که قبلاً حزب بسیار مهم بورژوازی بود - با از دست دادن ۲۲ کرسی در رییسکد آگ (مجلس سوئد) و ۶۰٪ آراء به ویژه آراء کشاورزان که از فعالیت رهبری حزب د ائتلاف ناراضی بودند - به مقام دوم سقوط کرد. حزب خلق نیز از زمان از هم پاشیدن نخستین ائتلاف بورژوازی در سال ۱۹۷۸ ایک وکیل را از دست داد.

بدینسان می بینیم که در رون بلوک احزاب بورژوازی که منعکس کننده تعامیل سرمایه انحصارگر سوئد در نفوذ هر چه روشنتر در مکتا نیست و ولتی است، گرایش به راست تحکیم می‌شود. حزب سوسیال د مکرز زحمتکشان سوئد به قدرت دست نیافت، اما مواضع از دست رفته را در انتخابات ۱۹۷۶ با کسب ۴۳٪ آراء و ۱۵۴ کرسی (در ربرابر ۷/۴۲٪ آراء و ۵۲ وکیل در ۱۹۷۶) بازیافت. به عقیده ناظران، اگر در مدت سه سالی که حزب سوسیال د مکرز د راپوزیسیون بود و مستقیماً در کارزار انتخاباتی قرار داشت از منافع زحمتکشان بطور جدی دفاع مینمود و در برابر سیاست راستگرایانه در حل مسائل کشور برخورد روشنتری داشت، کامیابی و مؤثر تر بود. مطبوعات یاد آور میشوند که این حزب ضمن مخالفت با احزاب بورژوازی در قلمروهای متعدد در عمل از مقابله با محافل که این احزاب از منافع آنان دفاع میکنند، بپرهیز نمود. حزب سوسیال د مکرز که برای جلب پشتیبانی انتخاب کنندگان تلاش می‌ورزد، در مباحثات ایدئولوژیک موضع جددی ندارد. همین امر سبب شده است که انتخاب کنندگان نتوانند تفاوت بین کارپایه سوسیال د مکرزها و احزاب بورژوازی را تمیز دهند.

کمونیست های سوئد که ثابت قدم ترین مدافعین منافع طبقه کارگر میباشند، مواضع خود را بیش از پیش تقویت کردند و توانستند در ربرابر ۱۷ کرسی در انتخابات سال ۱۹۷۶، ۲۰ کرسی بدست آورند. هم اکنون احزاب کارگری مجموعاً ۷۴ کرسی در اختیار دارند. حزب سوسیال د مکرز که امکان بزرگترین حزب کشور است.

پس از انتخابات مسلم شد که اوضاع سیاسی سوئد هنوز همچنان نا پایدار است. احزاب بورژوازی تنها بایک رأی اکثریت را در رییسکد آگ حفظ کردند. در دوره پیشین این تفاوت ۱۱ رأی بود. وضع حکومت ائتلافی سخت نا پایدار است. علاوه بر این،

برسر مسائلی چون انرژی مالیات وامور اجتماعی بین احزاب بورژوازی اختلاف وجود دارد.

این واقعیت که پس از مذاکرات دشوار بالاخره ۲۰ فلدین رهبر حزب مرکز - حزبی که کرسی‌هایش از ۸ به ۶ رسید - در رأس کابینه قرار گرفت، نشانه‌ای از وجود تشنج در ائتلاف دولتی است. یکی از نمایندگان احزاب بورژوازی در جریان رای گیری مخفی برای انتخاب ریاست مجلس به کاندیدای مشترک حزب سوسیال د مکرز و حزب چپ - کمونیستهای سوئد رأی داد و بدین ترتیب یک سوسیال د مکرز بنام بنیگسون به ریاست رییسکد آگ انتخاب گردید.

انکون که محافظه کاران در جریان انتخابات نقش رهبری را بین احزاب بورژوازی بدست آورد مانده، میخواهند نفوذ خود را در دولت ائتلافی تحکیم نمایند. این امر مبارزه بین دولت و سازمانهای زحمتکشان و تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی را شدید تر خواهد داد.

ناظران محلی با قوف به این مسائل امکان انتخابات پیش رس را منتفی نمی دانند. نتایج برقرارند و مدبرانه اینده انرژی هسته‌ای در این زمینه دستاویز خوبی است.

بنابراین، نکته اساسی این نیست که بد انیم احزاب بورژوازی تا چه مدت قدرت را در دست خواهند داشت. بلکه مسئله برسر این است که آنها چگونه مسائل اجتماعی و اقتصاد ی گریبنا بگیر سوئد را حل خواهند کرد. بعقیده ناظران موقعیت سیاسی پس از انتخابات به حل این مسائل خدمت نخواهد کرد. علاوه بر این، کوشش های طبقه رهبری در رفع مشکلات اقتصاد به حساب زحمتکشان موجب تشدید تنش های اجتماعی و نا پایدار سیاسی خواهد شد.



انرژی هسته‌ای همواره یکی از موضوعات مهم روز بود. سوئد این کشور به موازات افزایش اخیر قیمت های نفت در جهان، مجبوره صرف هزینه های بازهم بیشتری برای وارد کردن نفت و دیگر مواد سوختی زیرزمینی بود. سوئد در این کشور در ۱۹۷۹ معداد ۲۰۰۰۰ ترون برای وارد کردن نفت برداخت نمود. این رقم ۲۰ درصد مجموع واردات سوئد را تشکیل میدهد. سوئد از حیث مصرف سرانه فرا آورده های نفتی در ردیف نخستین کشورهای جهان قرار دارد. نفت دو سوم نیازهای انرژی سوئد را تشکیل میدهد. سوئد فاقد مواد سوختی زیرزمینی است.

البته، بحران انرژی با ختر سوئد را به نصیب نگذاشت و ضربات سختی به این کشور وارد کرد و مشکلات اقتصادیش را که از سالها پیش با آن درگیر بود، تشدید نمود. از این رو، جستجوی منابع جدید انرژی هنوز به قوت خود باقی است. از آنجا که منابع هیدرولیک سوئد بتعمای مورد بهره برداری قرار گرفت، اقتصاد دانان وسیاستمداران سوئد به انرژی اتعی توجه ویژه ای معطوف میدانند. سوئد خود دارای ذخایر اورانیوم است. بهمین علت خیلی پیش از آغاز بحران انرژی نخستین گامها را در جهت گسترش صنایع هسته‌ای و انرژی اتعی برداشته بود. در حال حاضر، در این زمینه کارهای زیادی در این کشور جریان دارد. در طرح سوئد برای تولید برق هسته‌ای ساختمان ۲ مرکز هسته‌ای پیش بینی شده است. در حال حاضر، ۶ مرکز اتمی آماده بهره برداری است و ۶ مرکز دیگر در مراحل مختلف ساختمان قرار بقیه در صفحه ۷

السالوادور

میشود. د رسالواد ورجها حزب سیاسی مهم بورژوازی بنام حزب آشتی ملی، حزب دمکرا مسیحی، اتحادیه دمکرات ناسیونالیست و جنبش ملی انقلابی وجود دارد. حزب آشتی ملی بیانگر منافع عناصر مترجم و طرفدار آمریکا و بورژوازی تجار و صنعتی مالکان ارضی، نظامیان و روحانیان مترجم است. حزب دمکرات مسیحی از جانب مالکان بزرگ ارضی و کلیسای کاتولیک پشتیبانی میشود. یگانه تفاوت این حزب با حزب آشتی ملی روحیه سوسیال مسیحی و جانبداری از حکومت روحانیان و وجود تعداد ناچیزی از نظامیان در میان اعضایش میباشد. اتحادیه دمکرات ناسیونالیست از منافع بورژوازی کوچک و متوسط و بخشی از دانشجویان و روشنفکران دفاع میکند. جنبش ملی انقلابی، روشنفکران دمکراتیک کارگران، دهقانان و دانشجویان را در خود گرد آورده است. حزب کمونیست سالوادور در ۱۹۳۰ تا سیس شد. این حزب وحشیانه از جانب حکومت ها و قدرت های سیاسی ارتجاعی سرکوب شد و عملاً در شرایط مخفی فعالیت میکند.

سالوادور وریک کشور کم رشد کشاورزی است. اقتصاد آن به شدت عقب مانده است. بیش از ۶۰٪ جمعیت کشور در روستا به کشت قهوه اشتغال دارند. قهوه بیش از ۵۰٪ درآمد ارزی این کشور را تشکیل میدهد. سالوادور در آمریکا لاتین از حیث صدور قهوه پس از برزیل و کلمبیا در جای سوم قرار دارد. تولید و صدور قهوه پیشرفت است. ذرت، ارزن، برنج، لوبیا، نیشکر، تنباکوی، میوه جات و سبزیجات از دیگر اقلام وارد مهای این کشورند که به بازاری اخلی عرضه میشوند. با اینهمه، تولید این محصولات جوابگوی تقاضای داخلی نیست. از این رو این کشور ناچار است بخشی از محصولات غذایی اش را از خارج وارد کند.

صنایع سالوادور نسبت به کشورهای دیگر آمریکا لاتین بالنسبه پیشرفت است. صنایع تبدیلی مواد اولیه کشاورزی (پارچه بافی، جوار بافی و محصولات غذایی) بر صنایع دیگر برتری دارد. این کشور دارای پالایشگاههای کوچک نفت، سیمان سازی و کارخانههای فلزکد از این چیزند. بین مرکز برق است. اقتصاد کشور به شدت به سرمایه های خارجی و درجای نخست به سرمایه های آمریکا وابسته است. سرمایه های آمریکائی در اقتصاد شهری، حمل و نقل ها، ارتباطات و در بانکها، شرکت های بیمه موضع محکمی داشته و بخش مهمی از صنایع را کنترل میکنند.

د رسالواد ورمواد معدنی مختلفی چون طلا، نقره، سرب، روی مس و گوگرد کشف شده است. سالوادور و کشور های نا برابر های عمیق اجتماعی است. ۸۰٪ اراضی قابل کشت به ۴ خانواد تعلق دارد، حال آنکه اکثریت قاطع زحمتکشان در فقر زندگی میکنند. طبق آمار وزارت اقتصاد ملی سالوادور سطح زندگی مردم رسالها ی اخیر بیش از ۲۵٪ تنزل کرده است. افزایش بیکاری (در ۱۹۷۹، ۴۰٪) و وخیم شدن مسئله تغذیه موقعیت زحمتکشان را بسیار دشوار کرده است. بیش از ۷۰٪ کودکان در شرایط کم غذایی به سر میبرند. بیش از نیمی از جمعیت کشور بیسوادند.

د رنخستین سالهای پس از کسب استقلال زندگی سیاسی کشور شاهد مبارزه بی وقفه بین محافظه کاران و لیبرال ها و کودتاهای متعدد بود. است.

د یکتا توری های نظامی بیش از ۴۷ سال برای کشور فرمان رانده اند. د رفوریه ۱۹۷۲ انتخابات دوره جدید ریاست جمهوری انجام گرفت و پیروزی نصیب کاندیدای حزب آشتی ملی، ژنرال کارلوس اومبرتور و مورگرید این ژنرال که مورد حمایت انحصارات آمریکائی و اولیگارشی محلی است، در آن موقع قدرت را در دست داشت. رومروکه پست وزارت دفاع را در دست داشت. دولت پیشین در دست داشت در کشور ترور خونینی برپا نمود. دولت حاکم مخالفین رژیم را زیر پوشش ادعای قانون دفاع از نظم اجتماعی و تضمین آن که به قول پیرو سوزو مجله مکزیک با دوازه اصل قانون اساسی سالوادور ورمواد اعلامیه جهانی حقوق بشر در تضاد است، ب شدت سرکوب کرد. هزاران کارگر، معلم، دانشجو در هفان قربانی د یکتا توری خونین نظامی شدند. ترور، سرکوب و نیز تشدید مسائل اقتصادی موجب اوج جنبش توده های گردید. مردم خواستار عزل رومرو و ریاست جمهوری، پایان بخشیدن به د یکتا توری و امپراطوری انحصارات خارجی هستند. د ر اکتبر ۱۹۷۹ گروهی از افسران جوان به رهبری آنتونیو ماجونو و به پشتیبانی واحد های نظامی رژیم خود کامرا سرنگون ساختند. تمام قدرت به دست شورائی از نظامیان و غیر نظامیان افتاد. آنها وعده دادند که د رکشور به نفع قشرهای وسیع مردم دست به اصلاحات ارضی و سایر دگرگونی های اقتصادی اجتماعی خواهند زد.

اما، دولت جدید د رگامهای نخست، با مقاومت سخت ارتجاع محلی روبرو شد. ارتجاع برای جلوگیری از دگرگونیهای احتمالی که موقعیت و امتیازات وی را به خطر انداخته بود، به خرابکاری اقتصادی و تریب است کماند و های فاشیست متوسل شد. این مبارزه د ژانویه ۱۹۸۰ هنگامیکه دولت تظاهرات مسالمت آمیز زحمتکشان را که برای نشان دادن اعتراض خود علیه سیاست دولت به خیابانهای پایتخت آمده بودند، بخون کشید، به نقطه اوج خود رسید. بیش از ۶۰ تظاہرکننده کشته شدند. واقعات متعدد د شهادت میدهند که ارتجاع با برخورداری از کمک اقتصاد یونانی ایالات متحده آمریکا با دست باز جنگ داخلی به راه انداخته است.

سرنگونی د یکتا توری رومرو چندان مایه تا سف محافل و شننگن نگردید. این محافل میترسیدند که زیاد ت روی های رژیم پیشین د رسالواد ورر مانند نیکا را گوته به عصیان توده های وسرا انجام تحول حوادث به زیان محافل امپریالیستی آمریکا منجر گردد. آنها اکنون همه امکانات خود را برای سیر حوادث سالوادور و درمجرای دلخواهشان بکار گرفته اند.

همانطور که مطبوعات با اخترا اعلام می د ارند، و شننگن علاوه بردادن ۵۰ میلیون دلار کمک فوق العاده اقتصادی به شورای حاکم موافقت کرده است که مجموعاً ۸۰ میلیون دلار اعتبار نظامی د را اختیار این دولت قرار دهد. علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا حضور خود را د ر حوزه کارائیب تقویت کرده و فعالیت عوامل خود را در این منطقه شدت داده است. و شننگن تصمیم گرفته است مقدار زیادی اسلحه د را اختیار ارتجاع محلی قرار دهد. سازمان سیا و پنتاگون یک گروه نظامی د رگواتالا همسایه سالوادور تشکیل داده اند که د رموارد اضطراری برای مداخله

مسلحانه مورد استفاده قرار گیرد. این گروه از بازماندگان ارتش سوموزا، مهاجران کویبا، مزدوران گواتمالا و سالوادور ترکیب یافته است. به نوشته و شننگن پست، ایالات متحده آمریکا خود را برای مداخله مستقیم د رسالواد ورمآماده میکند. این روزنامه تایید میکند که شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا طرح اعزام تفرنگد اران د ریانی رابه این کشور تصویب کرده است. نیروهای چپ د برابر این توطئه ضد ملی تدابیر جدیدی برای تحکیم و تقویت وحدت خود اتخاذ کرده اند. بدین منظور حزب کمونیست سالوادور و روسای سازمانهای دمکراتیک برای هماهنگی فعالیت های خود ارگانی بنام سازمان تنظیم فعالیت های انقلابی بوجود آورده اند. نیروهای چپ د ر اعلامیه مشترک خود تاکید میکنند که اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکرات ضامن قطعنی برای مبارزه د ر راه آزادی اجتماعی و ملی خلق است.

گم بیشه سرمایه داری و...

د ارد چهار مرکز عملاً به پایان رسید و آماده است که به آن مواد سوختی رساند م شود و مورد بهره برداری قرار گیرد. صنایع اتمی نیز د رحال گسترش است. د رعین حال موانع جدی بر سر راه برنامه تولید انرژی هسته ای وجود دارد. جنبش اعتراضی بر علیه ایجاد مراکز برق هسته ای د رسرا سرکشور گسترش یافته است. مهمترین استدلال مخالفین این است که سوئد برای دفن تفالتهای زراد یواکتیویته امکانات لازم را اختیار ندادند. حادثه مرکز اتمی آمریکا د ر هاریسبورگ مخالفت با این نوع مراکز را د رسوئد افزایش داد.

احزاب عمد و سازمانهای اجتماعی سوئد نیز د رگیر مجادلات مربوط به مراکز برق هسته ای شده اند. از آنجائیکه این احزاب و سازمانها هر یک مواضع متفاوتی د برابر این مسئله اتخاذ نمودند، از این رو قضیه مذکور کاملاً جنبه سیاسی بخود گرفته است. باید د ر نظر داشت که مبارزه بین مدافعان و مخالفان گسترش انرژی هسته ای د رسوئد تنها به حفظ محیط زیست و امنیت افراد مربوط نمیشود، بلکه با مسائل اقتصادی منجمله منافع سرمایه بزرگ نیز ارتباط پیدا میکند. بعنوان مثال میتوان گفت که تنهایی سه ماه اول سال ۱۹۷۹ سود شعبه های سوئدی چند ملیتی های نفتی به ۴۵۰ میلیون کرون رسید. طبیعی است که این شرکتها به بازار آینده نفت د رسوئد چشم د وخته اند. از سوی دیگر منافع انحصارات صنایع هسته ای نیز با این مسئله ارتباط دارد.

اکثریت سوئدی ها بطور جدی نگران چشم انداز استفاده از انرژی هسته ای در راه مقاصد نظامی هستند. عدده معدودی هم برخلاف میل و اراده توده های مردم فکسر میکنند. سرنوشت سوئد از حیث بهبود زندگی مردم وید و ربودن کشور از ماجراهای نظامی و غیره منوط به پیروزی زحمتکشان و سایر نیروهای دمکراتیک جامعه بر احزاب راستگرا و محافظه کار راکوتاه کردن د دست انحصارات از زندگی اقتصادی و سیاسی کشور است.

صد سال مداخله...

راد قیقا "پارسی نمود و جزئیات آنرا بر روی نقشه آورد. د ولت شوروی با مشاهده تلاشهای روز افزون د ستگاهها اطلاعاتی غرب، به منظور دست یابی به مناطق مرزی افغانستان - شوروی و برخورداری از آزادی عمل د ر این منطقه د ر اوت ۱۹۵۲ مخالفت خود را با ورود کارشناسان خارجی - که از کشورهای عضو پیمان ناتو می آمدند - به مناطق شمالی افغانستان اعلام کرد. د ریاسخ به مخالفت شوروی، دولت افغانستان اعلام داشت که منبع کارشناسانی که از جانب کشورهای عضو پیمان ناتو اعزام می شوند، اجازه نخواهند داشت به نواحی شمالی کشور وارد شوند و اصولاً د ولت افغانستان اجازه نخواهد داد که خاک این کشور مورد استفاده نیت خصمانه، علیه اتحاد شوروی، قرار گیرد.

د ر همان زمان بود که پاکستان، بعنوان مهره پارزشی د ر سیاست اعمال فشار بر افغانستان، توجه استعمارگران آمریکائی را ب خود جلب نمود. ایالات متحده از اختلاف بین افغانستان و پاکستان بر سر پشتونستان و این حقیقت که تجارت خارجی افغانستان به میزان وسیعی نیازمند حق عبور از خاک پاکستان است سوء استفاده کرده و از آن جهت سیاست اعمال فشار خود بر افغانستان بهره گرفت. اعمال فشار استعمارگران بر افغانستان د رسال ۱۹۵۵، یعنی زمانی که قرارداد تجار کارانه بغداد د رحال شکل گرفتن بود، به نقطه اوج خود رسید. ضمن تلاش برای وادار ساختن افغانستان به تغییر سیاست خارجی خود و تبدیل منطقه پشتونستان به ستاد فرماندهی استراتژیک جهت حملات تهاجمی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نیروهای غربی، و بیشتر از همه ایالات متحده و بریتانیا موفق شدند که به اختلاف بین افغانستان و پاکستان د امن بزنند و علناً یک رود رروئی نظامی بین د کشور همسایه ایجاد کنند. د رست د ر همین زمان بود که پاکستان، د ر اثر تحریکات استعمارگران، افغانستان را از حق فرستادن کالا های تجاری خود از طریق خاک پاکستان محروم نمود. د ر واقع استعمار غرب و نیروهای ارتجاعی د پاکستان دست به دست هم داده و افغانستان را محاصره اقتصاد ی نمودند تا به این وسیله مقاومت مردم افغانستان را د برابر تلاشهای غرب، که میخواست افغانستان را به سوی یک اتحاد نظامی - سیاسی با استعمارگران بکشاند، د ر هم شکنند.

افغانستان د ر ضمن تلاش برای حفظ استقلال ملی خود همواره به سیاست صلح طلبانه کشور دوست و همسایه، اتحاد شوروی، امید وار بود. د ر ماه ژوئن ۱۹۵۵ دولت شوروی قرار دادی د ر باب مسئله ترانزیت باد ولت افغانستان منعقد نمود. بموجب این قرارداد افغانستان حق داشت کالا های خود را از طریق خاک شوروی، بدون پرداخت هیچگونه عوارض به کشورهای دیگر بفرستند. این قرارداد ضربه سختی بود که بر د سینه های استعمارگران و نیروهای ارتجاعی، که بر ضد ملت افغان عمل می کردند، وارد آمد و موجب تقویت موقعیت افغانستان د ر صحنه جهانی گردید.

نشریه افغانی انیس د ر تاریخ ۲۹ د سامبر ۱۹۵۳، د مقاله ای علیه اقدامات تجار کارانه نیروهای استعمارگر د آسیای غربی، و بویژه تلاشهای ایالات متحده آمریکا د ر جهت تبدیل افغانستان به مرکز دائمی تشنج و دژ نظامی استعمارگران د منطقه، فریاد بر آورد و نوشت که اگر پاکستان ارتش خود را به کمک آمریکا تقویت می کند و یا اینکه د ر ازای دریا - فت اسلحه زمینه ایجاد پایگاههای نظامی آمریکائی را د ر پاکستان فراهم می نماید، د ر واقع به زیان صلح و امنیت د خاور میانه عمل کرده است.

افغانستان با مشاهده حمل روز افزون سلاح و وسایل نظامی از آمریکا به پاکستان - که در اینجا آن کشور را به پایگاه عملیات تجار کارانه علیه افغانستان تبدیل می نمود - د ر اواسط دهه هفتاد از اتحاد شوروی تقاضا کرد که وی را د ر امر تقویت ارتش ملی افغانستان یاری رساند. موافقت اتحاد شوروی با تقاضای افغانستان، د رمورد کمک های نظامی بقیه د ر صفحه ۸

هفته نامه اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمود اعتمادزاده آدین، تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۲۲۳۸۴

پایان انقلاب...

با این همه، تصور آنکه انقلاب ایران وظایف تاریخی خود را به انجام رسانده و جامعه‌ام تعدال مطلوب و ممکن خود را چنانکه باید یافته است پایه‌ای در واقعیت ندارد. نیروهای انقلاب همچنان از یطین جامعه می‌جوشند و در کنارند. ضد انقلاب هم در کار است. جزاین هم نمیتواند باشد. زیرا عده تریس مسائل که در جریان تکامل یابنده انقلاب پیوسته به صورتی هرچه صریح‌تر و ریشه‌ای‌تر مطرح گشته است هنوز حل نشده باقی است. در نتیجه، نبرد پیرامون مسائل بنیادی ادامه خواهد داشت. اما نه همان نهاد مآرک و محدوده پیشین، برضد استبداد و امپریالیسم، که از شدت نبرد در آن به هیچ عنوان نباید کاسته شود، بلکه همچنین در عرصه خواستهای اختصاصی توده‌های مستضعف که گذشته از آزادی و برابری و نیل به پایگاه شهروندی مختار و مسئول، برخورداری از حق کار و مسکن و بهداشت و آموزش و فرهنگ را میطلبند. و این چیزی نیست که بتوان با دعوت به "معنویت" و "اینکه" انقلاب ما برای شکم نبوده است "توده‌ها را به چشم‌پوشی از آن واداشت. حد معقولی از رفاه در سایه کارسودمند اجتماعی و تولیدی حق هر زحمتکشی است. و امروزه گرانی و شدت استثمارانه تنها این حق، که خود حق زندگی زحمتکشان و محرومان را پامال میکند. این هجوم به درآمد ناچیز کارگران و همگان و آموزگار و کارمند جز اتفاقی و گذرانیست. قشر معینی که در آغاز با انقلاب همراهی داشت و به برکت جان‌بازی با پهرنه‌های نسیبی از قدرت یافت، اکنون حریصانه در پی سودجویی از موقعیت فرصت بدست آمده است. و طبیعی است که در واکنش آن، صحنه نبرد تازه‌ای گشوده شود و خط فاصل انقلاب و ضد انقلاب جابه‌جائی پیدا کند. این جابه‌جائی و این نبرد بی شک در مباحثات مجلس و در تصمیم‌گیری‌های ارکان بالائی قدرت نیز صورت خواهد گرفت. رویارویی جناح‌ها، که انعکاسی از نبرد انقلابی در مقیاس اجتماع است، اجتناب ناپذیر خواهد بود و هیچ موعظه و اندرز اخلاقی و یا دآوری برادری در دین و همگامی در مراحل گذشته انقلاب مانع آن نخواهد شد. هم اکنون نیز رقابت‌ها و کشمکش‌های دیرینه گردانندگان امور دولت و انقلاب اسلامی در حول همان روند تکاملی انقلاب و موضعگیری در برابر آن در کار شکل‌گرفتن وصف آرائی است. سخنانی که این یا آن مقام بلند پایه رسمی میگوید و در روزنامه‌های منسوب به وی و تانند از آهای هم‌رأی و تلوین بیون منعکس میشود، اختلاف‌ها را از پره بیرون می‌افکند و در عین حال - قبلان گفته نیروی توده‌ها را به هواداری از خود فرامیخواند. البته بسیار جای تاسف است که زیررنگ‌های خطرناکی که از هر سو کشور را انقلاب ایران را تهدید میکند، این اختلافات علنی شود و یکپارچگی مردم شکاف بردارد. اما از آن بیشتراجای تاسف خواهد بود اگر اجازه داده شود که انگیزه‌های خودخواهانه یک قشر معین و ترسناک از نیروی بزرگ توده‌های مستضعف را با انقلاب رابه هر عنوان به سازش با ضد انقلاب بکشاند. و امروز چنین خطری وجود دارد، هم زمینه سیاست داخلی وهم در سیاست خارجی. کسانی - ماسفانه در موضع قدرت - هستند که انقلاب عزیز ما را به بیرا هم می‌بزنند. دست راد رجائی می‌جویند که دست نیست بلکه دشمن گمین کرده است. و دشمن راد رجائی نشان میدهند که دست ایستاده است. زیان این فریبکاری بزرگ به چه کسی جز توده‌های محروم و مستضعف میرسد؟ و جز توده‌های محروم و مستضعف چه کسی با آگاهی و حرکت انقلابی خود راه را بر این زیانکاری خواهد بست؟ خوشبختانه، نیروی انقلاب در کار است. انقلاب ادامه دارد.

قیه بادون انقلابی...

شرح گزارش پنتاگون تحت عنوان "نسخه‌های نظامی در خلیج فارس" که بتازگی در نیویورک تایمز منتشر شد، توجه عموم را بخود جلب نمود. روزنامه مینویسد: مقامات اداری در واشنگتن این گزارش را "کلی ترین تحلیل نظامی در باره موقعیت این منطقه" توصیف کرده‌اند. انسان وقتی این به اصطلاح "تحلیل" را، مرور میکند میبیند که مؤلفین آن برای وقاحت خود هیچ حد و مرزی قائل نیستند. زیرا نسخه‌های مذکور بر پایه "دروغهای شایع" و ادعای چون امکان "حمله اتحاد شوروی به ایران"، "بمباران تاسیسات عظیم نفتی خلیج فارس توسط روسها" و مین گذاری تنگه هرمز غیره تنظیم شده است. هدف از این تبلیغات توجیه مداخله آمریکا در امور کشورهای خاور نزدیک و میانه است. تصادفی نیست که مؤلفین گزارش درخواست میکنند که "واحد هائی بسیار متحرک و آماده برای جنگ در مناطق کوهستانی ایران ایجاد شود" و اقاد ماتسی منظور "ذخیره کردن مهمات در عربستان سعودی و سایر کشورها"

صد سال...

می، بر این عقیده استوار بود که همکاری های متقابل در زمینه نظامی موجب تحکیم استقلال سیاسی افغانستان می‌گردد. کمک‌های اتحاد شوروی در امر تقویت ارتش افغانستان در طول ربع قری که از آن تاریخ می‌گذرد، ادامه یافت. استعمارگران و نیروهای ارتجاعی در منطقه، بی محابا، علیه مردم افغانستان تبلیغات سوء می‌کردند. بطوریکه نشریه افغانی "اصلاح" در تاریخ ۲ مه ۱۹۵۶ در این باره چنین نوشت: "عواطف مذهبی، آداب و رسوم ملی، سیاست و نحوه زندگی مردم افغانستان در معرض انتقادات بی اساس و مملو از سوء نیت های سیاسی، قرار دارند". بعدها در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، بار دیگر سیاست دولت افغانستان، مبنی بر بی طرفی مثبت و عدم تعهد، با واکنش خصمانه غرب - که با کالیبه امکانات و ازهر طریق سعی می‌کرد سیاستی موافق طبع امپریالیسم را بر افغانستان تحمیل کند - روبرو شد. در فوریه سال ۱۹۶۰، وزیر خارجه افغانستان توضیح داد که: "کمک ایالات متحده به افغانستان با شرایط سیاسی همراه است. بعنوان مثال از ما می‌خواهند که به بلوک‌های نظامی پیوندیم ولی این شرایط خوشایند ما نیست زیرا دولت افغانستان خواهان پیروی از یک سیاست بیطرفانه و غیرمتعهد می‌باشد".

- های تولیدکننده نفت در نواحی جنوبی خلیج فارس وهمچنین در مصر و اسرائیل صورت گیرد. نیویورک تایمز مینویسد: گزارش "شیوه‌های بهبود قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا را در این منطقه توصیه میکند" و "ایجاد نیروهای واکنش سریع رابه منظور مداخله در خلیج فارس و هموار نمودن راه وصول به بندرگاہها و فرودگاہهای این منطقه را پیشنهاد میکند".

نیویورک تایمز می‌افزاید این گزارش مدتها پیش از ورود نیروهای شوروی به افغانستان "نگاشته شده و باید گفت که منشأ اقدامات کنونی دولت آمریکا در تحکیم موضع خود و تامین حضور نیروهای مسلح آمریکا در منطقه خاور نزدیک است". در آرموقع که تئوری پردازان محافل توسعه طلب آمریکا روی انواع طرح‌های مداخله‌گرانه این کشور در خاور نزدیک و میانه چانه می‌زند، پنتاگون با شتاب سرگرم تحکیم مواضع خود در این مناطق بود.

ایالات متحده آمریکا به تعرض وسیع نواستعماری خود در خاور نزدیک ادامه میدهند. این کشور علنا از رژیم‌هایی که نقش ژاندارم آمریکا را در منطقه بازی کرده و مطابق دستور عمل کنند، با تمام قوا پشتیبانی میکند. رژیم منور شاه مدتها این نقش رابه عهده داشت و همراه با سایر دولت‌های دست نشانده منطقه در سرکوب جنبش‌های رهائی بخش ملی منطقه و نیز اخلال در کار سازمان اوپک به این کشور کمک مینمود. اکنون به موهبت انقلاب عظیم خلقی ایران دست امپریالیسم آمریکا از میهن ما کوتاه شده است. لیکن نوکران دیگر امپریالیسم همچنان به خد متگزار می‌شغولند.

رژیم سلطنتی عربستان سعودی یکی از نوکران مارکدار کنونی امپریالیسم آمریکا است. بهمین مناسبت سیل سلاح‌های آمریکائی به این کشور سرازیر شده است. از ۱۹۲۳ این کشور سالانه بطور متوسط نزدیک به د و میلیارد دلار از آمریکا سلاحه خریداری کرده است. به نوشته روزنامه اندی بی، فاینانشال تایمز، عربستان سعودی باید تا پایان ۱۹۷۹، ۵/۵ میلیارد دلار و در ۱۹۸۰، ۸ میلیارد دلار در تجهیز نظامی از آمریکا دریافت کند. با امضای قرارداد لقم دیوید: سادات گوشیداست نقش درجه اول راد ر خاور نزدیک به نفع واشنگتن بازی کند. روزنامه میدل فاست مینویسد: "بالاخره فرمول سناتور هنری جاکسون تحقق پیدا کرد، زیرا مصر و اسرائیل باید نقش پلیسی در منطقه را بین خود تقسیم کنند. یکسال پس از امضای قرارداد، این دو کشور ۴/۸ میلیارد دلار "کمک" دریافت کردند که ۴/۵ میلیارد دلار آن صرف خرید سلاح‌های آمریکائی شد. به نوشته مطبوعات خارجی مجموع کمی که آمریکا به مصر و اسرائیل وعده داد است مجموعا ۳ میلیارد دلار است. ۹۰٪ این مبلغ صرف خرید سلاح‌های نظامی از آمریکا خواهد شد. پاکستان یکی دیگر از جوانگاہهای آمریکا امپریالیسم آمریکا برای فعالیت‌های خرابکارانه برضد همسایگان است. مسافرت برزیلینکی مشاور امنیت کارتر به پاکستان و بازدید هیئت‌های نظامی و پارلمانی آمریکا از این کشور، نباله روی رژیم نظامی پاکستان را از سیاست آمریکا به روشنی نشان میدهند. به نوشته نینک هفته نامه هندی اسلام آباد آمده است، نقش اسرائیل راد ر جنوب و جنوب غربی آسیا بازی کند. قیمت این خدمات ۴۰۰ میلیون دلار طی ذوسال است که از نظر حاکم نظامی

آنچه گفته شد چکیده‌ای بود از بیش از یک قرن تاریخ سیاست تجاوزکارانه غرب نسبت به افغانستان. واشنگتن که در نقشه‌های خود جهت تبدیل افغانستان به پایگاه نظامی ناتو در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی و تحمیل سلطه بیدادگر امپریالیسم بر افغانستان با شکست روبرو شده است، در حال حاضر به کمک متحدان نزدیک خود - فعالیت های تهاجمی گسترده‌ای علیه جمهوری دمکراتیک افغانستان - و بصورت دخالتهای نظامی آشکار در امور داخلی این کشور - آغاز نموده است.

قیه شبی بر فراز یک کوه

وقتی که خاک فرو نشست، اتوبوسی سر رسید، بعد اتوبویی از آن سبقت گرفت. چند بچه، جیغ و داد کنان از وسط خیابان گذشتند و د و زن در حالیکه در باره خرید شان حرف می‌زدند، کنار من ایستادند. احساس گنگ و غریبی داشتم. انگار که چیزی را برای همیشه گم کرده بودم. دریا آن پائین می‌درخشید. آرام و پهن‌آور. برهنه. ده روز در آن دره‌هکده ماندم و به هر کجا که رفتم - شیلات رستوران، بازار - به دنبال راننده هام گشتم. حتی یکبار رفتم به گاراژی که بارکش‌ها آنجا نگه میداشتنند. میخواستم چیزی به او بگویم... اما چه؟ نمیدانم اگر میدیدم شأن کلمات را هم پیدا میکردم. از آن به بعد با دقت راننده‌های بارکش را نگاه می‌کنم.

پاکستان کفایت نمیکند. اما به نوشته وال استریت جورنال برزیلینکی به رهبر نظامی پاکستان ضیا الحق اعلام داشته است که "پیشنهاد ایالات متحده آمریکا در کمک اقتصادی و نظامی ۴۰۰ میلیون دلار ری به پاکستان فقط نخستین گام در مناسبات د رازمدت این د و کشور است. اکنون ایالات متحده آمریکا سعی در آرد عربستان سعودی، ژاپن و اروپای باختری را متقاعد سازد که در مقیاس وسیعی به پاکستان کمک کنند".

اکنون، پاکستان مرکز توطئه و خرابکاری برضد انقلاب ملی و دمکراتیک خلق افغانستان است. سازمان سیا و مشاقت چینی بیاری پاکستان به تربیت باند های سیاه تروریست از میان عناصر ضد انقلابی افغان پرداخته و آنان را برای تخریب و ترور به خاک افغانستان اعزام میدارند.

ایالات متحده آمریکا برای مداخله مستقیم نیروهای نظامی خود در ر خاور نزدیک و میانه تحت عنوان "نیروی مداخله سریع" دست به تدارک وسیعی زده است. مطبوعات باختر از طرح ایجا نا وگان پنجم راقیانوس هند و توسعه سریع پایگاه در ریائی و هوائی در جزیره د یگوگوارسیا خبر میدهند. بنا به اعلام پنتاگون اکنون تعداد ناوگانهای جنگی آمریکا راقیانوس هند نزدیک به سی فروند است.

ایالات متحده آمریکا در جستجوی پایگاه‌های تازه در این منطقه است. بدین منظور اخیرا مقامات رسمی واشنگتن از عربستان سعودی، سومالی، عمان، کنیا و جیبوتی بازدید کرده‌اند. این مسافرت‌ها برای مذاکره در باره استفاده نیروها مسلح آمریکا از پایگاه‌های نظامی این کشورها صورت گرفته است. جستجوی تب آلود پایگاه‌های نظامی، ایجاد واحدهای ضربتی نشانهای از روحیه هارتجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا است. امروزه مطبوعات با توجه به اعلامیه‌های برطعمطراق رئیس جمهور آمریکا در مسائل بین المللی، از "دکترین کارتر" صحبت به میان می‌آورند. نیویورک تایمز مینویسد: "کارتر... میکوشد این ایده راتلقین کند که برای وی منافع آمریکا در خاور نزدیک آنقدر اهمیت دارد که برای دفاع از آن از هیچ اقدام منجمله نظامی فروگذار نمی‌کند".

پیاده کردن "واحد نجات" در خاک ایران برای رهائی جاسوسان آمریکائی گوشه‌ای از اقدامات جنون آمیز آشکار امپریالیسم آمریکا در نقض حاکمیت کشورها است. امپریالیسم آمریکا برای سرکوب جنبش‌های انقلابی در خاور نزدیک و میانه به رژیم‌های مرتجع و خوانخواهی چون اسرائیل، مصر، عربستان سعودی، پاکستان، عمان، اردن، عراق، ترکیه، سودان و سومالی نیاز دارد. از این رو، باتمام قوا میکوشد بابه دام کشیدن زیرکارانه برخی کشورها ببحرہ آنتی- کمونیسم و دفاع از اسلام جنبه وسیعی از همه آنها را شکالی گوناگون برای سرنگون کردن رژیمهای مترقی و انقلابی کشورها عرب و خفه کردن انقلاب ایران و افغانستان به وجود آورد. تنها با اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیست منطقه و جهان میتوان در برابر یک چنین توطئه عظیمی مقاومت کرد. این راهی است که کشورهای عضو جنبه پایداری از د پریازد رپیش گرفته - اند و اکنون با موفقیت آنرا دنبال میکنند. راه مبارزه با امپریالیسم یکی است. هر نوع شیوه زنی ظاهری گمراه است.